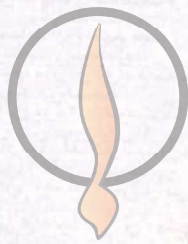


# ویژه نامه

- “ از لغت نامه ها تا دانشنامه ها و دائره المعارفها
- “ گفت و گو با دکتر حسن انوشه
- “ گفت و گو با محمد اکبر عشیق و محمد جواد خاوری
- “ گفت و گو با حمزه واعظی
- “ خدمتی در اقلیم فرهنگ و ادب
- “ چند اشارت
- “ به نیت اصلاح و تکمیل
- “ تئاتر در افغانستان



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴





## گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند

جملگی به فترت فرهنگی ای که میان دو واحد سیاسی ایران و افغانستان از چند قرن قبل آغاز شده و در روزگار ما به اوج خود رسیده و اقییم و معترف، حالا چگونه و به چه دلیل، بماند. مهم اتفاق نادری است که رخ داده و هنوز هم به نوعی تداوم دارد. این قصه، از جنبه سیاسی آغاز و کم کم به بدبینی ملی کشیده شد و سرانجام به نیست انگاری کلی منجر گردید. کار به جایی رسید که عامه مردم به حتی فرهنگیان دو کشور از حال و روز هم بی خبر ماندند. تا چند سال قبل اگر از یک نوجوان ایرانی درباره جزیره پرت افتاده ای سواحل امریکای شمالی می پرسیدی جوابی در چنته داشت، اما نام بلخ و بامیان به گوشش سنگینی می کرد. بسیاری دانش آموختگان این دیار، وقتی می دیدند افغانی مهاجر به فارسی سره صحبت می کند، ناباورانه می پرسیدند: «فارسی را از کجا آموخته ای؟» حدیث این بیگانگی چندان بالا گرفته بود که بزرگان ادب دو کشور مجبور می شدند در مکاتباتشان از پیوندهای دیرینه سخن بگویند و قرابت میان هرات و اصفهان و بلخ و تبریز را یادآوری نمایند. البته میزان این بیگانگی در دو سوی مرز یکسان نبوده است. در مجموع اوضاع چنان بود که گفته آمد، پینا و ژرفای این حادثه چندان بود که جنگ بیست ساله در افغانستان و مهاجرت بیش از یک میلیون مهاجر به ایران نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. دو میلیون زن و مرد و کودک و جوان با سرو وضعی پرش برانگیز صبح در کوچه و محله به چشم می خوردند، بی این که این سؤال را به طور جدی با میزبانان خود مطرح نمایند که اینان کیانند و این چه می کنند و چرا این گونه اند. و یا این که این کارگران نا آشنا چرا در فرهنگ و زبان این قدر شبیه مایند. همه چیز به سکوت و سگر گذشت، تا اینک که نوبت خدا حافظی است و مهمانان ناخوانده آرام و بی صدا از کوچه ها می گذرند تا یکبار دیگر همه چیز به جریان تسلسل تاریخ پیوندد و پرده های زمخت سیاست روزنه های تابش را مسدود نماید.

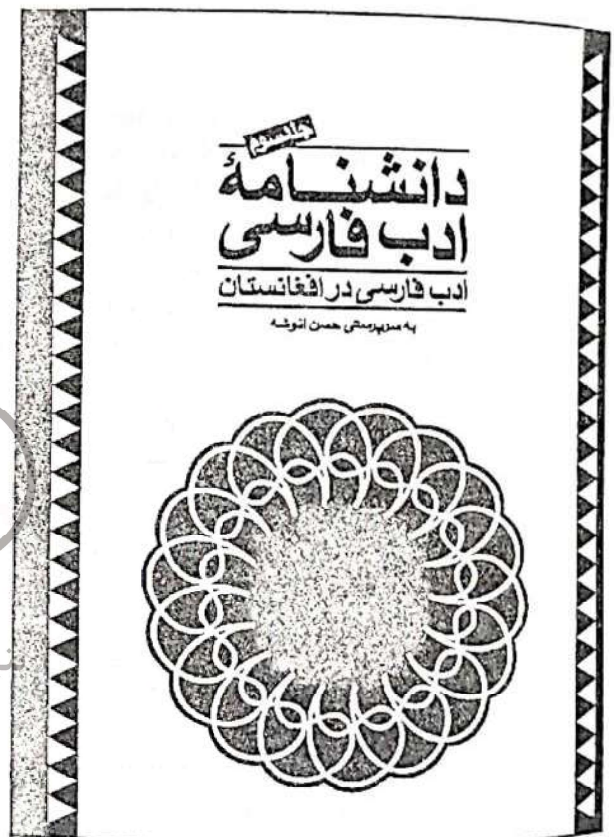
این مهاجرت می توانست به همه این فراق ها پایان ببخشد و فصل نوینی را در وحدت تاریخی این سرزمین بگشاید تا خورشیدی دیگر از خراسان طالع گردد، اما چنان که باید و شاید این مهم صورت نگرفت و کارگردان قهار سیاست همه ماجرا را به سود خود تمام کرد. اما هر اندازه بدبینانه به ماجرا نظر کنیم، باز از توابع کوچک اما باز بزرگ مهاجرت نمی توان به سادگی گذشت. یکی از این توابع میمون، همزیستی مسالمت آمیز و برادرانه ای بوده و هست که در طول این سال ها میان مهاجر و انصار وجود داشته و دارد. این حالت هر چند نتوانست همطراز بُعد و حجم خود کار کند، اما در تعدیل و تصحیح ذهنیت های غلط و آسیب دیده دو ملت بسیار سودمند بوده است. بعد دوّم قضیه، رشد طیفی از فرهنگیان افغانستانی و تولد ادبیات مهاجرت در جامعه ایران است. حضور موفق شاعران و نویسندگان افغانستانی در مجامع فرهنگی و سیاسی و مطبوعاتی ایران، خیلی در باز شناسی مشترکات دیرینه و تغییر زاویه های نگرش مؤثر و مفید بوده است. از این رهگذر بود که چاپ و نشر کتاب های ویژه افغانستان رونق گرفت. ویژه نامه ها و جنگ هایی تهیه چاپ شد تا سرانجام این روند به دانشنامه ادب فارسی منتهی گشت که کاری بلند و ارجناک است در از میان بردن آن فترت دیرین و دانشنامه ادب فارسی می تواند سر آغاز فصلی تازه باشد. از این رو از جهات مختلفی درخور توجه و امعان نظر است. ورود در حوزه باز یافت فرهنگ مشترک از روزن ادبیات را باید به فال نیک گرفت. این روزن بسیار ساده و دلپذیر است. امید که با اقبال دو ملت مواهز گردد و صداقت کار، قربانی سوء تعبیرها و تفسیرها نگردد.

دُر دری این اتفاق خجسته را از جهاتی بزرگ می دارد. لذا بعد از چاپ آن، بی درنگ به استقبال آن شتافت و این ویژه نامه را هر چه شتابزده با امید های بلندی پیشکش این کار سترگ کرد. هر چند اما و اگرها بسیار است و خواهد بود، اما نخواست که این صبح روشن با آن دوده های ناخوشایند بیالاید. اگر چون و چرایی نیز رفته، در تأیید و تکمیل کار است و سیاسی از جانب ملت مظلوم افغانستان با بنیان و دست اندر کاران این کار سترگ و خصوصاً سرپرست فرهیخته آن، جناب دکتر حسن انوشه، تا نکویند:

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند  
کس به میدان در نمی آید، سواران را چه شد؟  
صد هزاران کل شکفت و بانک مرغی بر نخاست  
عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟



دانشنامه ادب فارسی (۳)  
 ادب فارسی در افغانستان  
 به سرپرستی: حسن انوشه  
 چاپ اول: بهار ۱۳۷۸  
 ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
 شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه



دانشنامه ادب فارسی ویژه افغانستان، جلد سوم از مجموعه نه جلدی دانشنامه ادب فارسی است که در بهار سال ۱۳۷۸ به زیور چاپ آرایش یافته است. این مجلد در قطع رحلی بزرگ، با حروف مجله‌ای و در ۱۲۰۰ صفحه انتشار یافته است. در تألیف این کتاب که به سرپرستی دکتر حسن انوشه انجام شده، چهل تن از نویسندگان ایرانی، تاجیکستانی و افغانستانی کار کرده‌اند که ۲۱ نفر از آن‌ها نویسندگان ثابت دانشنامه هستند و بقیه به عنوان همکار، مقالات چندی نوشته‌اند. از ۲۱ نویسنده ثابت این کتاب، آقایان محمدجواد خاوری، محمد لعل‌زاده، علی‌اکبر عشیق و حمزه واعظی از افغانستان، میرزا شکور زاده از تاجیکستان، عارف نوشاهی از پاکستان و بابک آتشین‌جان، مهییز اسماعیل‌پور، مزدک انوشه، حسین برزگر کشتلی، سامیه بصیر مژدهی، عبدالرحیم بهروزیان، افسانه جهان‌تاب، حمیده حجتی، محمدرضا ربیعیان، اختر رسولی، مهرداد ضیایی، معین‌الدین محرابی، شیدا مرادی، تاج‌الدین نوش‌آبادی و کیقباد یزدانی از ایران هستند. نویسندگان همکار، عبارتند از: فاطمه اروجلو، ابوالقاسم اسماعیل‌پور، لانا اسماعیل‌زاده جوراچی، حجت‌الله اصیل، حجت‌الله تباانیان، محمود جوادیان کوتناپی، ابوالفضل خطیبی، علی رفیعی، غلام‌مجتبی ساغر کابلی (از افغانستان)، مجتبی سامع، حسن سیدعرب، محمد اقبال شاهد (از پاکستان)، روزبه صدآرا، امیر صدرنیا، علی عبداللہی، جمشید علیزاده، فاطمه فنا، محمد قاسم‌زاده، محمد مهدی مختار (از افغانستان)، یدالله مقتون امینی، هدیه ملکیان، سیاره مهین‌فر.

این دانشنامه که حاوی حدود ۱۵۰۰ مدخل است، با مقدمه‌ای از دکتر انوشه آغاز و با بخش کتاب‌شناسی مآخذ پایان می‌پذیرد. مدخل‌های دانشنامه را شرح حال شاعران و نویسندگان، معرفی کتب و نشریات و مقالاتی درباره ادبیات داستانی، ادبیات مقاومت، روزنامه‌نگاری در افغانستان و تأثر در افغانستان تشکیل می‌دهد.

ویژگی‌نامه



در سری، شماره نه و ده / ۶۹

مجله ادب فارسی  
 شماره ۹  
 شماره ۶۹  
 شماره ۱۳۸۲



# از لغت‌نامه‌ها تا دانش‌نامه‌ها و دائرةالمعارف‌ها

□ دکتر محمد سرور مولایی

تا جهان بود از سر آدم فراز  
کس نبود از راز دانش بی‌نیاز  
مردمان بخرد اندر هر زمان  
راز دانش را به هرگونه زبان  
گرد کردند و گرامی داشتند  
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

اگر از پاره‌های ویژگی‌های این سه بیت که نشان‌دهندهٔ زمان سروده‌شدن آن‌هاست چشم‌پوشیم، از نظر موضوع با وجود فشرده‌گی و ابجازی که دارد، سخت امروزی است، در حالی که این اشعار هزار سال پیش از این سروده شده است. طرحی که از این سه بیت می‌توان استخراج کرد، چنان است:

۱- گردآوری دانش (= اطلاعات)

۲- ثبت و قید آن به همه زبان‌ها در همه زمان‌ها

۳- فراهم کردن زمینهٔ دسترسی به دانش به قصد آموزش، اطلاع و انتقال آن به نسل‌های دیگر.

در این بیت‌ها نه تنها بر ضرورت گردآوری و ثبت **دانش بشری** تأکید شده، بلکه طرحی روشن و منطقی از تدوین دانش بشری به صورتی که امروز در **دائرةالمعارف‌ها** و **دانشنامه‌ها** متداول است، به دست می‌دهد. بی‌گمان بازتاب چنین اندیشه‌هایی در شعری از این دست، نشان از کمال فرهنگ و تمدنی می‌دهد که سطح آگاهی در آن بدین پایه از روشن‌بینی ارتقا یافته است.

نیاز انسان به دانش و آگاهی از خویش و جهان، و دسترسی به منابع و آثاری که بتواند پاسخگوی پرسش‌های گوناگون او در این زمینه‌ها باشد، ریشه در اعماق عمر دراز تمدن بشری دارد. همین نیاز، انسان را برانگیخته است تا در اندوختن دانش و افزایش آگاهی‌های خویش بکوشد بلکه دانش خویش و دیگران را قید، ثبت، تنظیم و تبویب کند. کهن‌ترین نمونه‌های چنین مجموعه‌ای از دانش بشری را در چین و یونان نشان داده‌اند. آثاری که به نحوی مجسمه‌ای از اطلاعات مورد نیاز

جویندگان را در برداشته باشد و بتواند پاسخگوی نیازهای آنان باشد، اصطلاح اهل کتاب و تحقیق، کتب یا منابع مرجع نامیده می‌شود. نظر از انواع نیاز و گونه‌های مختلف، مهم‌ترین ویژگی‌های این منابع چنین برشمرده‌اند:

۱- در بردارندهٔ دانش به صورت عام یا شاخه‌ای معین از دانش است.

۲- اطلاعات مورد نیاز جویندگان یا پاسخ پرسش‌های آنان در این‌گونه منابع گردآوری شده است.

۳- تمام مسایل و موضوعات یا اهم آن‌ها را تا زمان تدوین و تألیف در بردارد.

۴- مراجعه‌کنندگان می‌توانند اطلاعات خاص یا پاسخ پرسش‌های خویش را در آن‌ها بیابند.

۵- این‌گونه آثار از آن روی که می‌توانند پرسشگر را با اطلاعات دقیق و کامل‌تر آشنا سازند، در تغییر آگاهی و طرح پرسش‌های عمیق‌تر او نقش اساسی دارند.

۶- تنظیم اطلاعات در این منابع، با توجه به اهداف پدیدآورنده؛ پدیدآورندگی، شیوهٔ کار و روش طبقه‌بندی اطلاعات و طرق استفاده از آن‌ها و محدوده و گسترهٔ شان می‌تواند گوناگون باشد و البته استفاده‌کننده باید بداند که از هر یک چگونه بهره جوید.

۷- کوتاه‌ترین، باصرفه‌ترین و مطمئن‌ترین راه دستیابی به اطلاعات مورد نظر، همین منابع‌اند.

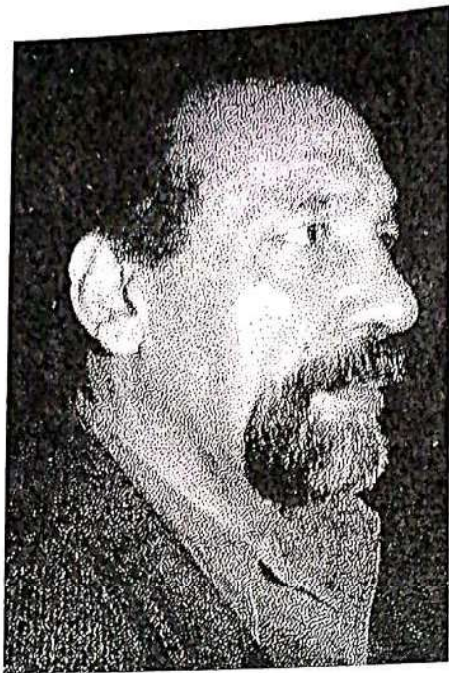
از لحاظ مرجع‌شناسی و روش تحقیق، **دائرةالمعارف‌ها**، **دانشنامه‌ها**، **فرهنگ‌نامه‌ها** و **لغت‌نامه‌ها** منابع اعلام، تراجم احوال، تذکرها، تاریخ و رجال و جغرافیا و انواع فرهنگ‌های تخصصی و علمی و فهرست‌نامه‌های گوناگون و نشریات ادواری، در شمار منابع مرجع‌اند.

باتوجه به نوع استفاده، آن‌ها را به دو گروه عمده تقسیم می‌کنند.

منابعی که پژوهشگر و پژوهنده، می‌تواند پاسخ پرسش‌های خویش را در مدخل‌های خاص پیدا کند، در یک طبقه جای می‌گیرد مانند

دائرةالمعارف‌ها، فرهنگ‌نامه‌ها و لغت‌نامه‌ها منابع اعلام، تراجم احوال، تذکرها، تاریخ و رجال و جغرافیا و انواع فرهنگ‌های تخصصی و علمی و فهرست‌نامه‌های گوناگون و نشریات ادواری، در شمار منابع مرجع‌اند.

باتوجه به نوع استفاده، آن‌ها را به دو گروه عمده تقسیم می‌کنند. منابعی که پژوهشگر و پژوهنده، می‌تواند پاسخ پرسش‌های خویش را در مدخل‌های خاص پیدا کند، در یک طبقه جای می‌گیرد مانند



و در این کاربرد معادل Dictionary انگلیسی است. حداقل در زبان فارسی دوگونه داشته است: یکی آن‌که در آن‌ها مؤلف یا مؤلفان به گردآوری لغات و معانی و استعمال و تلفظ و املا و ریشه‌شناسی کلمات بسنده کرده‌اند و مقولات دیگر مانند اطلاعات مربوط به تاریخ و جغرافیا و اعلام اشخاص و اماکن و توضیح درباره دانش‌ها و فنون را با آن نیامیخته‌اند، و اگر جاهایی هم به این موارد پرداخته شده باشد، توضیحات بیشتر از دید یک لغوی و نحوی می‌باشد. تقریباً تمام فرهنگ‌های لغت که تا پیش از دوران معاصر تألیف شده است، این‌گونه است.

اما در گروه دوم که نمونه‌های شاخص آن لغتنامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین است، این محدوده مراعات نشده است. در اولی افزون بر معانی که گاه همراه با شواهد از متون کهن یا توالی تاریخی است، اطلاعات مربوط به اشخاص و تاریخ و جغرافیا و دانش‌های دیگر نیز به فراوانی وجود دارد و بدین ترتیب از حدود لغتنامه در گذشته و به قلمرو دائرةالمعارف‌ها و دانشنامه وارد شده است و در دومی اعلام به طور عام از مجموعه لغات و ترکیبات جدا شده و دو مجلد از تألیف را به خود اختصاص داده است.

فرهنگ‌های لغت را با توجه به گستره و محدوده، زمان، موضوع، گویش‌های مختلف، زبان، سطح اطلاعات و حتی پایه دانش و سن استفاده‌کنندگان، به انواع گوناگون تقسیم کرده‌اند. از میان فرهنگ‌ها، فرهنگ‌های موضوعی که بر دانش‌های خاص مبتنی است، بیش از سایر انواع فرهنگ‌ها در فراهم آوردن اطلاعات مربوط به دانش بشری و از نظر روش و محتوی با مواد دائرةالمعارف‌ها قرابت دارد. هرچند در طی دوران تدوین و تألیف فرهنگ‌های لغت و فرهنگ‌های (دیگرس) روش‌های مختلف اعمال شده است، ولی شایع‌ترین روش‌ها ترتیب الفبایی آن‌هاست که اینک در تنظیم دانشنامه‌ها و دائرةالمعارف‌ها امری معمول و پذیرفته است، بیشتر از این شیوه فرهنگ‌نویسی متأثر است. فرهنگ‌های موضوعی به سبب محدود بودن در موضوع خاص،

دائرةالمعارف‌ها، دانشنامه‌ها، فرهنگ‌های گوناگون، تذکره‌ها، تراجم احوال و منابع جغرافیایی.

در گروه دیگر منابعی قرار دارد که به پرسش پژوهشگر مانند گروه نخست، مستقیماً پاسخ نمی‌دهد، بلکه او را به منابعی که پاسخ پرسش‌های او را در خود دارد، راهنمایی می‌کند. در واقع منابع دسته دوم با توجه به انبوه اطلاعات و دانش بشری در حکم فهرست‌های راهنما برای مسایل و موضوعات است که بر حسب موضوع، اطلاعات مربوط به آن‌ها را با نشانی منابعی که این اطلاعات را در آن‌جا می‌توان یافت، در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. این دسته، از برگه‌های موجود در برگه‌دان‌های کتابخانه‌ها تا انواع کتابشناسی‌ها و فهرست‌ها را در برمی‌گیرد.

از دیدگاه پژوهش علمی، با توجه به ساختار و اهداف منابع، ملاک‌های مختلفی برای ارزشیابی آن‌ها وجود دارد که آن‌ها را چنین می‌توان خلاصه کرد: درجه اعتبار، شمولیت، سطح علمی و ساختمان فنی. از میان مجموع منابع مرجع، دائرةالمعارف به شکل امروزی آن، پدیده‌ای نو به شمار می‌آید، یعنی این منابع به گونه‌ای که امروز در زبان‌های مختلف جهان وجود دارد، محصول تجربه درازدامن انسانی گردآوری اطلاعات و ثبت و تدوین آن است. این تجربه که در انواع منابع دیگر به شیوه‌های مختلف جلوه گر شده است، در ساختار جدید در عین مشابهت با آن‌ها، تفاوت‌هایی آشکار دارد که مهمترین آن جامعیت دائرةالمعارف‌ها، شیوه تدوین و تألیف آن‌هاست. به سخن بهتر این شکل نوین، مدیون تجربه‌ای است که لئورین لغت در تألیف لغتنامه‌ها و دانشمندان در تألیف دانشنامه‌های عمومی و تخصصی و موضوعی و گردآورندگان و پدیدآورندگان منابع رجال و انواع تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخ و جغرافیا به کار بسته‌اند.

فرهنگ‌های لغت، به آن دسته از منابع اطلاق می‌شود که معانی لغات، واژگان، ترکیبات و تعبیروا و صورت درست تلفظ و املا کلمات و توضیحات مربوط به ریشه و ساخت آن‌ها را در برداشته باشد



اطلاعات مفصل‌تری در اختیار جوینده قرار می‌دهد. براساس اسناد موجود، تألیف فرهنگ‌های موضوعی در ادب فارسی دری بر تألیف فرهنگ‌های لغت پیشی دارد مانند «التنویر» تألیف ابومنصور حسن بن نوح القمیری بخاری که ترجمه تفسیر اصطلاحات پزشکی به زبان فارسی است، «الابنیه عن حقایق الادویه» حکیم موفق هروری، موفق الدین ابومنصور، که دارای چهارصد و شصت و سه مدخل از مفردات داروهایست و ترتیب آن الفبایی است و «صدیقه» ابوریحانی که از عمر متوسط آن‌ها حدود یک هزار سال می‌گذرد. در دو کتاب الابنیه عن حقایق الادویه شکل و شیوه آرایه اطلاعات به دائره‌المعارف‌ها و فرهنگ‌های موضوعی مغرب‌زمین نزدیک‌تر است.

از نکات گفتنی درباره فرهنگ‌های لغت این است که ضرورت تألیف آن‌ها هنگامی احساس شد که قلمرو زبان فارسی دری گسترش یافت و زبان فارسی به عنوان زبان دوم تمدن اسلامی مطرح شد. با گسترش قلمرو زبان فارسی، نیاز به دانستن لغات آن در سرزمین‌های دیگر، چه در نواحی‌ای که لهجه‌های هم‌خانواده و گویش‌های ایرانی رایج بود و چه در سرزمین‌هایی که زبان فارسی و یا گویش‌های هم‌خانواده، در آن بیگانه ولی زبان اداری و سیاسی و دینی بود، سبب شد تا فرهنگ‌های لغت تألیف و تدوین شود. قدیمی‌ترین فرهنگ لغات فارسی موجود، «لغت فرس» تألیف اسدی توسی است که پس از سال ۴۵۸ برای استفاده شاعران و ادیبان آذربایجان نوشته شده است. فرهنگ قواس، تألیف فخرالدین مبارکشاه غزنوی (اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری) که با حدیثی مشابه به لغت فرس اسدی، برای هندوان تألیف شده است، نخستین فرهنگ فارسی است که در آن دیار تألیف شده و نقطه آغاز فرهنگ‌نویسی در هند به شمار می‌آید. در منابع مربوط به فرهنگ‌نویسی مانند مقدمه لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین و... از حدود ۲۵۰ فرهنگ لغت فارسی به فارسی یا فارسی به زبان‌های دیگر خبر داده شده است که حدود چهل فرهنگ آن به وسیله فارسی‌زبانان و بقیه به دست کسانی نوشته شده که زبان مادری‌شان فارسی دری نبوده است.

تراجم احوال، تذکرها و زندگینامه‌ها از لحاظ اطلاعات مندرج در آن‌ها قرابت و رابطه آشکاری با مواد و مطالب دانشنامه‌ها و دائره‌المعارف‌ها دارند، و عملاً نیز در تدوین دانشنامه‌ها و دائره‌المعارف‌ها، از این اطلاعات استفاده می‌شود. اطلاعات این منابع به طبقات گوناگون اجتماعی مانند پادشاهان، فرمانروایان، وزراء، خاندان‌ها و سلسله‌ها و علمای دین، حکما، فلاسفه، عارفان، شاعران، نویسندگان و... را در برمی‌گیرد. صرف نظر از انواع نامگذاری‌ای که برای هر یک از این منابع وجود دارد، امروزه منابعی از این دست را «زندگینامه» می‌نامند. گردآوری اطلاعات درباره طبقات مختلف اجتماعی و حوادث مهم، در فرهنگ ما سابقه بسیار طولانی دارد که از سنگ‌نوشته‌ها آغاز و

به زندگینامه‌های خودنویست و اختصاصی و فردی پایان می‌رسد. مزایای این‌گونه منابع، یکی آن است که علاوه بر اطلاعات پیشین آگاهی‌های سودمند دیگری از تاریخ، فرهنگ و آداب و سنن فراوانی در آن‌ها یافت می‌شود. اگر از سنگ‌نوشته‌ها بگذریم، کهن‌ترین زندگینامه‌ها «خداینامه» هاست که در دوران ساسانیان تدوین شده است. منابع مهم حکیم ابوالقاسم فردوسی و دیگران در نظم شاهنامه و گذشته به شمار می‌آیند.

اما در دوران اسلامی، گردآوری این‌گونه اطلاعات، درست به رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) آغاز می‌شود، چنان‌که کهن‌ترین آثار مربوط به زندگانی، احوال، حوادث و غزوات آن حضرت می‌شود. فرهنگ اسلامی آثاری از این دست که به رسول اکرم (ص) می‌شود، «سیره» نام دارد و نخستین آن به وسیله ابن اسحاق فارسی‌نویس اواخر سده اول و اوایل سده دوم هجری نوشته شده است. همان‌گونه که در سده سوم به وسیله ابن هشام خلاصه شد و مواردی بر آن افزوده گشت و به نام سیره ابن هشام معروف است.

با توجه به اهمیتی که احادیث نبوی در میان مسلمانان در صورت شناخت انواع حدیث و تحقیق درباره روایان حدیث موجب شد که زندگی روایان حدیث از جهات گوناگون مورد بررسی و تقویت گیرد و به این ترتیب منابعی پدید آمد که هر چند بیشتر مربوط به روایان حدیث و اصحاب رسول اکرم می‌شود، در عمل نوعی زندگینامه به شمار می‌رود که پایه و مایه پدیدآمدن علم رجال در تمدن اسلامی گردید. از این مرحله انواع زندگینامه‌ها تألیف و تدوین شد که عمدتاً «طبقات» نامیده شد مانند طبقات صحابه، مفسرین، فقها، حکما، اطباء، ادبا، نجاران (نحویون) و امثال آن. علاوه بر طبقات و تراجم و تذکرها، نوعی دیگر از زندگینامه‌ها که طبقات مختلف را در کنار هم جای می‌داد نیز پدید آمد، مانند «وفیات الاعیان» تألیف احمد بن محمد بن خلکان (۶۰۸ هـ) که شرح حال ششصد و چهل و شش تن از امراء، وزراء، علمای بزرگان را در بردارد. در این زمینه از دو کتاب دیگر نیز باید نام برد: «وفیات الالباء فی طبقات الادبا» تألیف عبدالرحمن بن محمد کمال‌الدین الالباری (۵۱۳ - ۵۷۷ هـ) و «معجم الادبا یا ارشاد الارب الی معرفة الادیب» تألیف یاقوت حموی (م. ۶۲۶ هـ) که در اولی شرح حال نحوین و ادبا از دیگران بیشتر است و در دومی علاوه بر شاعران و نویسندگان، از وزرا، خطاطان و خداوندان علوم و فنون دیگر نیز یاد شده است.

زندگینامه‌ها به روش‌های گوناگون تنظیم شده‌اند: الفبایی یا غیر آن براساس ادوار و اعصار و یا براساس سال‌های وفات یا نسبت به مکان‌های جغرافیایی که معروف‌ترین و کهن‌ترین آن‌ها تنظیم برحسب طبقات است و مراد از «طبقه» نسل‌ها یا قرن‌ها یا دوره‌هاست. همان‌طور که در مورد فرهنگ‌های لغت، اعتبار مؤلف، وقت و

دانشنامه‌ها که اطلاعات مربوط به دانش‌های بشری را به صورت عام یا خاص در بر دارند در تمدن بشری، سابقه طولانی دارند و در واقع این منابع در روزگاران پیشین به مثابت دایره‌المعارف بوده‌اند

صفت کلمات و ارائه شواهد و طرز تلفظ، املائی کلمات و تعداد واژگان یا مدخلی ها می تواند مبنای سنجش آنها با یکدیگر باشد، برای ارزشیابی زندگینامه ها نیز معیارهایی وجود دارد. از آنجا که در زندگینامه ها اشخاص و افراد مطرح می باشند نه واژگان، کارگردانان و نویسندگان زندگینامه ها بسیار دشوارتر است و حساس تر و به همین سبب غالباً نتایج کار، محل بحث، نزاع و اختلاف بوده است. این اختلاف در زندگینامه های عمومی بیشتر و در زندگینامه های اصناف خاص کمتر است، زیرا در اولی ملایک تألیف، انتشار اشخاص است که امری نسبی است و در دومی نیز بحث بر سر در کنار یکدیگر قرار گرفتن افراد با درجات مختلف است.

اما از همه اینها که بگذریم، اعتبار شخصی زندگینامه نویس و صلاحیت و دانش او در زمینه مورد نظر، بسیار مهم است. شیوه گردآوری اطلاعات در مورد افراد و اشخاصی که در گذشته می زیسته اند، از جهت ارزشیابی منابع و مآخذ و درجه اعتبار آنها و ذکر یا عدم ذکر نام منابع، در صورت معاصر بودن راههای ویژه گردآوری اطلاعات، از اهمیت زیاد در ارزشیابی اعتبار زندگینامه ها برخوردار است. نه تنها بدین ماندن شخص زندگینامه نویس از تعصب و یکسو نگری و جانبداری و اعمال دوری شخصی، بلکه نقد منابع و مآخذ نیز از همین جهات و بده بودن اطلاعات و دوری نویسندگان آن منابع از کینه و رزوی و تعصب، بر اعتماد و وثوق و ارجحندی و اعتبار اثر می افزاید. بررسی واقع نگری اختلاف آراء در مورد افراد و اشخاص در منابع مختلف، و زدودن غبار کینه و تعصب بر عهده زندگینامه نویس بعدی است. همین طور در منابع پیشین که مورد استفاده زندگینامه نویس قرار می گیرد، گاه اعلام تاریخی و سالی های تولد و وفات و رخدادها دستخوش آشفتنگی و کم دقتی شده است، محقق ساختن آن بر عهده کسی است که با استفاده از این منابع به روشن زندگینامه جدید می پردازد. علاوه بر آنچه در این جا بر سبب اجمال یاد کرده شد، در روزگار ما ممیزات علمی و تحقیقی دیگری نیز برای ارزشیابی زندگینامه ها در نظر گرفته می شود که اعمال آنها تا حدودی این منابع را با دانشنامه ها و دائرة المعارف ها همانند می سازد.

منابع جغرافیایی نیز دانش انسان را از جهان، سرزمین ها و کشورها و شهرها در بر دارد و عمدتاً شامل اطلاعات تفصیلی کوتاه درباره مردم و نواحی مختلف، رودها، کوه ها، معادن، شهرها، محصولات طبیعی و کشاورزی و صنعتی، راه ها، بازرگانی، زبان ها و گویش ها، پوشاک، خوراک، سنن، عادات، حوادث تاریخی و... می باشد و به سبب نیازی که مردمان به شناخت سرزمین و کشورها داشته اند، از اهمیتی ویژه برخوردار بوده و از روزگاران قدیم مورد توجه قرار داشته است. به سبب غایی که این گونه منابع بخصوص از نظر جغرافیایی - انسانی داشته اند از همان روزگاران کهن به این منابع به چشم نوعی دانشنامه و دائرة المعارف نگریسته شده است، به همین سبب در دوران جدید و عصر دائرة المعارف نویسی از اطلاعات مندرج در این منابع بهره کامل برده اند. دانش جغرافی در میان مسلمانان از همان آغاز با استقبال گسترده روبه رو بوده است و در این زمینه مسلمانان علاوه بر ترجمه آثار بطلمیوس، سید هانتا و امثال آن آثار جغرافی دیگری را نیز ترجمه کرده و خود به تألیفات مستقل و کامل تر از منابع ملل دیگر توفیق یافته اند که از جمله آنها می توان از این آثار نام برد:

«البلدان»، تألیف یعقوبی (سال تألیف ۲۷۸ هـ)، «المسالک و الممالک»، ابن خردادبه (تألیف شده در ۲۳۰ - ۲۳۴ هـ)، اعلان التفسیه

تألیف ابن رسته در قرن چهارم که خود در حکم دائرة المعارفی است و صورالاقالییم، معجم البلدان، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، مروج الذهب.

نخستین کتاب جغرافی به زبان فارسی از مؤلفی ناشناخته «حدود العالم من المشرق الی المغرب» است که در سال ۳۷۲ هجری نگاشته شده است.

دانشنامه ها که اطلاعات مربوط به دانش های بشری را به صورت عام یا خاص در بر دارند، در تمدن بشری سابقه طولانی دارند و در واقع این منابع در روزگاران پیشین به مثابت دایرة المعارف بوده اند که البته با تعریف جدید دائرة المعارف، این حکم صادق نیست زیرا دانشنامه ها در گذشته عموماً شامل تقسیم بندی علوم و تعریف دانش ها و زیرمجموعه های آنها و اصطلاحات و مباحث مربوط به دانش ها بوده است و در دوران حاضر از جهت تبیین دیدگاه قدما در زمینه انواع دانش ها و تقسیمات و شاخه های آن دارای اهمیت است.

اصطلاح دانشنامه از همین روی اغلب مرادف دائرة المعارف و فرهنگنامه به کار برده می شود، اما این اصطلاح از دیرباز برای فارسی زبانان شناخته بوده است و حداقل ما را به یاد «دانشنامه علایی» تألیف ابوعلی سینا و «دانشنامه جهان» تألیف محمد غیاث الدین فرزند علی امیران بدخشی نگاشته به سال ۸۷۱ هجری و «دانشنامه شاهی»، تألیف محمد امین فرزند محمد شریف استرآبادی (م. ۳۶ - ۱۰۳۳) می اندازد. بدون تردید تألیف دانشنامه ها علاوه بر برآوردن نیاز دانش پژوهان و رونق دانش و علوم و انتقال تجربیات پیشینیان به نسل های بعد، از مهم ترین منابع در تدوین دائرة المعارف ها به شمار می رود و بر سبب کمالی که در آنها هست، می توان آنها را حد فاصل میان فرهنگنامه های دانش و دائرة المعارف ها دانست. به سبب همین وجوه مشترک، محققان معاصر با توجه به تعاریف، بویژه از نظر ساختار و اشتغال بر مواد و مطالب و حجم گستردگی و... تلاش ورزیده اند میان دائرة المعارف و دانشنامه و فرهنگنامه تفاوت قابل شوند. با همه این احوال، غالباً با تسامح گاه آنها را مرادف یکدیگر دانسته اند.

دانشنامه نویسی در گذشته بر پایه گردآوری اطلاعات منفصل یا مختصر همراه با تعاریف و تبیین و تقسیم علوم رایج در دوره های تاریخی مبتنی بوده است. به همین لحاظ ژیاوسل در تحقیق سامانمند خویش زیر عنوان «دائرة المعارف های فارسی» دانشنامه ها را به پنج گونه تقسیم کرده است: دائرة المعارف های فلسفی، دائرة المعارف های علوم مذهبی، دائرة المعارف های علوم دیوانی (اداری)، دائرة المعارف های علوم طبیعی و دائرة المعارف به معنای دقیق کلمه، و بر همین اساس، احصاء العلوم ابونصر فارابی (۳۳۹ هـ) و دانشنامه علایی ابن سینا (۲۱۵ تا ۴۲۸ هـ) و دُرّة التاج قطب الدین شیرازی (۶۹۳ هـ) و بحرالنفاید (تألیف ۵۵۲ - ۵۵۷ هجری)، هر دو از نویسندگان ناشناخته را در گروه دائرة المعارف های مذهبی و مفاتیح العلوم ابو عبدالله کاتب خوارزمی (تألیف ۳۶۵ تا ۳۸۱) و جوامع السلام تألیف شعبا بن فریغون (۳۲۷ تا ۳۴۴ هـ) را در شمار دائرة المعارف های علوم دیوانی، و نزهت نامه علایی، تألیف شهردان ابن ابی الخیر رازی (۵۰۶ تا ۵۱۳ هـ)، فرخنامه جمالی (۵۸۰ هـ)، نوادر التبادر لیتحفة البهادر (۶۹۹ هـ) و عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات محمد بن احمد طوسی (تألیف ۵۶۲ تا ۵۷۳ هـ) را در شمار دائرة المعارف های علوم طبیعی آورده است و جامع العلوم فخر

دائرة المعارف، شماره ۱۲۵ / ده و ۳ / ویژه نامه





وازی (۵۷۲ تا ۵۷۵ هـ) و نفیس الفتون شمس‌الدین محمد بن محمود آمدی (۷۶۰ هـ) را از آن روی که شامل علوم عقلی و نقلی و شایعه‌ها و متفرعات آن دو می‌شود به معنای دقیق کلمه دائرةالمعارف دانسته است. آخرین تألیف از این دست که پیش از دوران معاصر (قرن دوازدهم هجری) به فارسی و عربی نگاشته شده و در تحقیق ژبواوسل نام برده شده است، «کشف اصطلاحات الفتون» محمدبن علی نهانوی است. نهانوی در این کتاب اصطلاحات علوم و دانش‌های گوناگون را اعم از علوم اسلامی، فلسفی، ریاضی، عرفانی، ادبی و... شرح و تفسیر کرده است. باید یادآوری کرد که تحقیق ژبواوسل فقط شامل دائرةالمعارف‌ها یا به عبارت دقیق‌تر دانشنامه‌های فارسی می‌شود و آنچه او یاد کرده، بخشی از مجموع دانشنامه‌هایی است که در دوره اسلامی نگاشته شده است. در حالی که مجموعه رسائل اخوان‌الصفا که تألیف گروهی از دانشمندان است و به معنای دقیق کلمه ویراستاری آن را شخصیتی چون مقدسی بر عهده داشته است و از این لحاظ مانند کارهای گروهی زمانه ماست و تألیفات گرانگسنگ دیگر همچون مفاتیح‌العلوم خوارزمی و شفا و قانون ابوعلی سینا و ذخیره خوارزمشاهی و مفتاح‌السعادة احمد تالش کبری زاده و انموذج‌العلوم جلال‌الدین دوانی و آثار دیگر مانند آنها نیز در این دوران وجود داشته است.

توشتن نخستین دائرةالمعارف‌های امروزی به زبان فارسی از دهه سی خورشیدی به این سو در قلمرو جغرافیای زبان فارسی آغاز شده است که حاصل این تلاش آغازین تألیف دائرةالمعارف آریانا در شش مجلد در افغانستان (پایان مجلد ششم ۱۳۴۸) و دائرةالمعارف فارسی زیر نظر شادروان دکتر غلامحسین مصاحب (جلد اول ۱۳۲۵) و دائرةالمعارف تاجیکی به خط سیرلیک در هشت مجلد بود.

علیرغم توقف ادامه کار و تکمیل و تجدید نظر و چاپ مجدد دائرةالمعارف‌ها در افغانستان و تاجیکستان کار دائرةالمعارف نویسی و تألیف دانشنامه‌های گوناگون و فرهنگ‌های اصطلاحات علوم بویژه پس از انقلاب اسلامی در ایران دنبال شد که در اثر آن دانشنامه ایران و اسلام (انتشار ۹ جزوه تا سال ۱۳۵۷، جزوه دهم ۱۳۶۰ و جزوه یازدهم ۱۳۶۹) با همت گروهی از دانشمندان و محققان انتشار یافت. گفتنی است که در سال ۱۳۶۲ ادامه کار و تکمیل دانشنامه برعهده بنیاد دائرةالمعارف اسلامی گذاشته شد که با ساختار جدید و جدیت، تألیف جزوه‌های دیگر آن دنبال می‌شود. دائرةالمعارف ایرانیکا نیز در همین دوران به قصد دنبال کردن کار پیشین دانشنامه ایران و اسلام بلافاصله در ایران خارج کشور و فارسی‌زبانان دیگر و ایران‌شناسان انتشار می‌یابد که تاکنون پنج مجلد نه جزوه‌ای، هر جزوه در ۱۱۲ صفحه، از آن منتشر شده است. در همین دوران مجلداتی از دائرةالمعارف تشیع از سری بنیاد دائرةالمعارف تشیع انتشار یافته است.

منظم‌ترین کار دائرةالمعارف نویسی دوران انقلاب اسلامی در ایران که تاکنون هشت مجلد آن منتشر شده است، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است که از ترجمه عربی آن نیز دو مجلد انتشار یافته است. علاوه بر آنچه برشمرده شد، باید از فرهنگنامه کودکان و نوجوانان و دانشنامه ادب فارسی یاد کرد. از دانشنامه ادب فارسی تاکنون سه مجلد که به ادب تاجیکی و ادب فارسی دری افغانستان اختصاص یافته، منتشر شده است.

حرکتی که سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای تألیف و

تدوین دائرةالمعارف و دانشنامه‌ها و فرهنگنامه‌ها در ایران آغاز است، علاوه بر برآوردن نیازهای علمی، حرکتی است که جامعه را پویا کرده و خلا دانشنامه‌ها و دائرةالمعارف‌ها به شیوه‌های امروزی فارسی. با آنکه برخی از محققان، تألیف چند دائرةالمعارف را در زمان کاری موازی می‌دانند و خواستار ادغام بنیادهای دست‌اندرکار باید انصاف داد که هر یک از این تلاش‌ها از نظر موضوعی گستردگی آن، اهداف ویژه‌ای را دنبال می‌کند و برآوردن آن ضرورت کارهای موازی را توجیه می‌کند.

با آنکه در تألیف دانشنامه‌ها و فرهنگنامه‌ها و دائرةالمعارف تمام منابعی که پیش از این برشمرده‌ام سود جسته می‌شود، در اختیار استفاده از روش‌های علمی و فنی مورد قبول در سطح جهانی، مطالب آن منابع از نو بررسی و بازبینی می‌شود و نفس همین کاری در بنیادهایی نظیر دانشنامه‌ها و دائرةالمعارف‌ها انجام نمی‌شود. نظر علم و اطلاع و چه از نظر شیوه نقد و بررسی، کاری ارجح پایسته است.

نقدسازنده و همه‌جانبه فرهنگنامه‌ها، دانشنامه‌ها و دائرةالمعارف

جز در میدان عمل، چه از سوی مؤلفان و محققان و ویراستاران دست‌اندرکار و چه از سوی دیگران و جز با انتشار مجلات آرد امکان‌پذیر نیست و البته با این کار، زمینه برای ارتقاء منابع به سطح مطلوب و جرح‌ها و تعدیل‌ها و افزایش‌ها و کاهش‌ها فراهم می‌شود. آشکارترین وجه تمایز دائرةالمعارف‌ها و دانشنامه‌ها

فرهنگنامه‌های امروزی با گذشته، این است که در گذشته این گونه‌ها به سببی فردی متکی بود. مجموعه رسائل اخوان‌الصفا از این قشر مستثنی است، ولی امروز، هم با توجه به گستره اطلاعات و هم با توجه به تناسب مدخل‌های گوناگون با دانش مؤلفان خاص، این کار به عهده گروهی سامان می‌یابد، علاوه بر آن، گروه تحقیقی و فنی ویژه‌ای ساختار علمی و اداری وجود دارد و ویراستاران مجرب و آشنای زیر و بم این کار خطیر، مسؤلیت سنگین یکدست‌کردن عبارات و مطالبات را با توجه به سطح این منابع و حکم و اصلاح علمی و فنی آن، بر عهده دارند و بر اعتبار آن‌ها از جهات گوناگون می‌افزایند.

دائرةالمعارف‌ها، دانشنامه‌ها و فرهنگنامه‌ها نیز مانند سایر منابع

مرجع از جهات گوناگون ارزشیابی می‌شوند که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است: روزآمد بودن مقالات و مواد و مطالب و منابع، برخورداری از نظارت و ویراستاری یا هیأت ویراستاران و صلاحیت علمی آنان، نویسندگان مقالات و مدخل‌ها، دقت کافی در صحت و درستی مطالب مدخل‌ها و مقالات و انواع ارجاعات در درون متن مقالات و مدخل‌ها از مدخلی به مدخل دیگر و شیوه‌های ارجاع، معرفی منابع و انتخاب جایگاه آن‌ها در مدخل‌ها برای جویندگان و خواستاران تفصیلی متناسب حجم مقالات و مدخل‌ها با موضوع آن‌ها، پرداختن به اختلاف نظرهای احتمالی در مقالات و مدخل‌ها و پرهیز از جهت‌گیری مراعات اخلاق علمی، مطابقت مدخل‌ها با اهداف مورد نظر، دارا بودن نمایه‌ها، نقشه‌ها، فهرست‌های راهنما و بلاخره شکل حروف‌چینی و صحافی و ابعاد صفحات و قطع مجلدات تا طراحی عنوان و معیارها در دائرةالمعارف‌ها، دانشنامه‌ها و فرهنگنامه‌های امروزی یکسان اعمال می‌شود و هرکدام تفصیلی دارد که از حوصله این متن بیرون است. غالب این معیارات و نکات دیگر در مقدمه‌ای که ویراستاران می‌نویسند با دقت شرح و توصیف شده است.



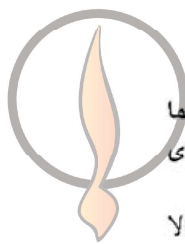
# که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها

اشاره:

تلاش ما بر این بود که گپ و گفتی - ولو کوتاه - با تمام دست‌اندرکاران دانشنامه ادب فارسی ویژه افغانستان داشته باشیم، اما این مجال رخ نداد، لذا به چهارگفت و گو بسنده کردیم. دکتر حسن انوشه سرپرست دانشنامه، ما را از سیاست اصلی و کم‌وکیف کار آگاه می‌کند و آقایان حمزه واعظی، علی‌اکبر عشیق و محمدجواد خاوری سه تن از مؤلفان افغانستانی دانشنامه از منظر دیگری ما را به تماشا می‌طلبند.

## گفت‌وگو با دکتر حسن انوشه

سرپرست دانشنامه ادب فارسی



• بدون کدام تعارفی می‌رویم سر اصل مطلب و از شما خواهش می‌کنیم مختصری از زندگی، تحصیلات و کارهای فرهنگی و علمی که تاکنون انجام داده‌اید، بگویید.

○ من حسن انوشه هستم، خدمتگزار کوچک فرهنگ ایرانی، حالا افغانستانی هستم که به گمان من به هیچ وجه از یکدیگر جدایی ندارند. من در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهر بابل به دنیا آمدم. دوره دبستان و دبیرستان را در همان‌جا به پایان رساندم. در سال تحصیلی ۴۵-۴۴ وارد دانشگاه تهران شدم. رشته تحصیلی من زبان و ادبیات عربی است. مدت کوتاهی معلم بودم. بعد از سال ۱۳۵۸ تا الان که در خدمت شما هستم، بکسره مشغول ترجمه و تألیف کتاب هستم و کارهای دولتی را از آن هنگام تا به امروز رها کرده‌ام و دنبالش هم نرفته‌ام.

• ترجمه‌های شما بیشتر در چه موضوعاتی است؟

○ موضوعات ترجمه‌های من بیشتر تاریخ جهان ایرانی است. اولین ترجمه من سال ۱۳۵۶ که از چاپ درآمد، جلد اول تاریخ غزنویان بود. دومین کتاب، باز ترجمه تاریخ ایران است، به نام «ایران و تمدن ایرانی» که البته این جلد دوم تاریخ غزنویان است. پس از آن چهار جلد تاریخ





ایران کمبریج است. کتابی هم به نام «ایران در سپیده دم تاریخ» ترجمه کرده‌ام از خاورشناس آمریکایی. به نام جورج کامرون که بیشتر به فرهنگ و تمدن و تاریخ ایلام قدیم می‌پردازد. یک کتاب را هم سرپرستی کرده‌ام به نام «فرهنگ زندگی نامه‌ها». در حدود کم‌وبیش سه هزار مقاله نوشته‌ام و این سه هزار مقاله در دایرةالمعارف‌هایی که در ایران منتشر می‌شود به چاپ رسیده‌اند، به‌ویژه دایرةالمعارف نشیخ که شاید بیشترین سهم را در تألیف مقالات آن دایرةالمعارف، من داشته باشم.

**● ترجمه‌های شما از چه زبان‌هایی است؟**

○ من عمدتاً از زبان انگلیسی ترجمه می‌کنم. گهگاه هم از زبان عربی، ولی بیشتر کارهایم ترجمه از زبان انگلیسی است. یک تاریخ آفریقا برای یونسکو ترجمه کرده‌ام. یک کتاب از مجموعه چهره ملل ترجمه کرده‌ام. چندین کتاب هم ویرایش کرده‌ام. از جمله آن‌ها دخالت در ویرایش مجلات یازده‌گانه تاریخ تمدن ویل دورانت است. بعضی از مقالات من که تحقیقی بوده در جشن نامه‌ها و یادنامه‌ها و یا مجلات ادبی به چاپ رسیده. یکی از مقالاتی که با استقبال مواجه شد، مقاله‌ای بود به نام «ردیبه نویسی در فرهنگ اسلامی» به خاطر این‌که در این مقاله من نشان دادم که مسلمانان اگر می‌خواستند اثری را نقد بکنند، همان اثر را نقد می‌کردند. با صاحب اثر هیچ کاری نداشتند؛ چیزی که امروز کمتر متداول است. بعد از آن در سال ۱۳۷۲ به دعوت آقای مسجد جامعی، قائم مقام محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از ولایت به تهران آمدم. تا آن موقع در شهر بابل زندگی می‌کردم و به دعوت ایشان، سرپرستی دانشنامه ادب فارسی را به عهده گرفتم که تا به امروز سه جلد آن چاپ و منتشر شده. از این سه جلد، جلد آموزش ادب فارسی ویژه آسیای مرکزی بوده. من چندان از آن راضی نیستم، چون آن موقع منابع ما خیلی کم بوده. جلد دوم که من از سوم هم بیشتر از آن راضی هستم، فرهنگ‌نامه ادب فارسی است که در ۱۵۵۰ صفحه به چاپ رسیده و این جلد اخیر که جلد سوم دانشنامه است، ادب فارسی ویژه افغانستان است که در کم و بیش ۱۲۰۰ صفحه چاپ شده.

**● در مورد خود دانشنامه، یعنی مؤسسه دانشنامه، فعالیت‌ها، برنامه‌ها، روش و تاریخچه‌اش توضیح بدهید.**

○ همان طور که عرض کردم، دانشنامه، در شهریور ۱۳۷۲ تأسیس شد و بیشتر زحمت این کار به دوش آقای مسجد جامعی است. ایشان خیلی محبت کردند، خیلی استقبال کردند و حقیقتاً تا به امروز هم ما از برکت وجود ایشان است که داریم کار می‌کنیم و سرپا هستیم. روش کار این طوری است که بابت هر جلد کتابی که می‌خواهیم دریاوریم، پیشاپیش با وزارت ارشاد اسلامی، یک قراردادی می‌بندیم و آن‌ها براساس همان قرارداد و جوهی در اختیار ما می‌گذارند و این جوه شامل همه کارمان می‌شود، از اجاره مسکن بگیر تا تهیه کتاب و پرداخت حق‌التألیف، حتی حق حروفچینی و ویرایش، تا در نهایت ما این کتاب را تدوین شده و آماده برای چاپ به چاپخانه بسپاریم. یعنی حتی صفحه‌بندی کتاب را ما در دفتر خودمان انجام می‌دهیم.

این کتاب را ما نه جلدی در نظر گرفته‌ایم. پس از این، دو جلد دیگر ویژه ادب فارسی در شبه قاره هند و پاکستان و بنگلادش خواهد بود. یک جلد هم احیاناً اختصاص خواهد داشت به ادب فارسی در قفقاز، آسیای صغیر و بالکان، حدودی که زبان فارسی بردش تا آن‌جا بوده و ما هنوز هم در آن جاها کسانی را می‌توانیم پیدا کنیم که به زبان فارسی شعر می‌گویند و کتاب می‌نویسند؛ در آلبانی، در یوگسلاوی، در بوسنی، حتی

در یونان و امروزه در ترکیه. اما البته در آن‌جاها رفته رفته زبان فارسی دارد کم رنگ می‌شود و رونق و رواج گذشته را ندارد. سه جلد هم اختصاص خواهد داشت به ادب فارسی در مرزهای کنونی ایران باشد، امیدواریم تا چهار سال دیگر این طرح ما به پایان برسد و اگر عمری باقی بماند، بپردازیم به روزآمد کردن مطالبی که در این چند سال ما کرده‌ایم و به چاپ رساندیم و بتوانیم ان‌شاءالله رفته رفته یک دایرةالمعارف قابل قبول عرضه کنیم، که به نظر من هیچ دایرةالمعارفی در چاپ ایران مطلوب است، نه می‌تواند ممتاز باشد. هر دایرةالمعارفی در هر کس جهان که درآید، قطعاً در چاپ اول نواقص و ایرادات فراوان خواهد داشت و هر کس غیر از این بگوید، فقط ادعا کرده و ادعایش غیر قابل اثبات است. در مورد ادبیات فارسی هم همین طور است. با توجه به آنکه که منابع ما رفته رفته فراهم می‌شود و امکانات ما رفته رفته زیاد می‌شود، ما هم به‌ناچار از این قاعده مستثنی نیستیم. حتی نواقص کار از نواقص کار دیگران بیشتر خواهد بود، چون اگر دیگران همه کارها آماده کردند و شروع به کار کردند، ما با وسایل ناقص شروع به کار کردیم. در نتیجه حاصل کار ما ناقص تر است. ولی ما تلاش خود را خواهیم کرد همچنان که می‌بینید، ما شب و روز در تلاشیم که این کار به یک سرانجام نهایی برسد و ان‌شاءالله سنگ بنایی بشود برای کارهای بهتر و بزرگ‌تر.

**● چه ضرورتی در این کار احساس می‌کردید که چنین پروژه‌ای را روی دست گرفتید و فکر می‌کنید، کارتان تا اندازه تأثیرگذار در اعتلای زبان فارسی خواهد بود؟**

○ فکر می‌کردم که اطلاعات درباره ادبیات فارسی پراکنده فراوان است. آرزو داشتم که این اطلاعات در یک جا جمع بشود و همه فارسی‌دوستان و فارسی‌خوانان از این اطلاعات پراکنده که در یک جا جمع می‌شود، استفاده کنند. به هر حال من ایرانی‌ام، زبان فارسی را دوست دارم و به آن عشق می‌ورزم و آرزو می‌کردم یک روزی چنین کاری بشود. شاید این کار به اعتلای زبان فارسی، به زنده ماندن زبان فارسی در سراسر جهان ایرانی کمک کند. خوب دایرةالمعارف هم می‌داند که یک رسانه است تا اطلاعاتی بدهد و بتواند از این جهت کمک کند به کسانی که می‌خواهند این اطلاعات را راحت‌تر و آسان‌تر به دست بیاورند. انگیزه من همین بوده.

**● اگر ممکن است مختصری درباره دایرةالمعارف نویسی در بین فارسی‌زبانان بگویید.**

○ دایرةالمعارف به شیوه امروزی و نوین که از حرف «الف» شروع و در حرف «ی» تمام بشود، در ایران سابقه‌اش از صد و پنجاه سال پیش نیست. در گذشته دایرةالمعارف نویسی چند تا ویژگی داشته. یکی این‌که کار ذوقی و خلاقیتی بوده، کار تحقیقی نبوده. یعنی یک نفر می‌آمد، فرض کنید خوارزمی می‌آمد مفاتیح‌العلوم می‌نوشت. شعیا بن فریغون می‌آمد جوامع‌العلوم می‌نوشت. شمس‌الدین محمد آملی می‌آمد نفایس‌الفتوح می‌نوشت. این‌ها همه کارهای فردی‌اند. تنها کار جمعی‌ای که ما در دایرةالمعارف نویسی داریم، رسایل اخوان‌الصفا است و آن هم به خاطر این‌که یک فرمان مذهبی هم پشتش بوده، چون دایرةالمعارف اخوان‌الصفا را بیشتر اسماعیلی‌ها می‌گویند نوشته‌اند. ما سابقه این را نداریم که یک گروهی یک جا جمع بشوند و دایرةالمعارف بنویسند و کارشان متکی بر اسناد و مدارک باشد. چیز دیگری که دایرةالمعارف‌های گذشته داشتند، این بوده که موضوعی بوده، الفبایی نبوده، یعنی کتاب‌های چنددانشی تألیف می‌شده و بر حسب اهمیتی که به هر دانش

می‌دادند، آن را جلوتر می‌انداختند. مثلاً اگر موسیقی برایشان اهمیت داشت، اول می‌آوردند. آن وقت راجع به موسیقی هر حرفی داشتند، در همان موسیقی می‌گفتند؛ برخلاف دایرةالمعارف‌های امروزه که از حرف «الف» شروع می‌شود تا حرف «ی». آن وقت همه حرف‌ها را سر جای خودش می‌گروید. این کار با دانشنامه «نامه دانشوران» شروع شد. اما نامه دانشوران در هفت جلد به پایان رسید که در همان حرف الف هم تمام شده. یعنی دیگر نگذاشتند به آخر برسد. اتفاقاً من می‌خواستم بگویم که تنها دایرةالمعارف‌های فارسی که کارشان به پایان رسیده، در بیرون از مرزهای ایران بوده. این دایرةالمعارف‌ها دو تا هستند. یکی «آریانا» است که در کابل انجام شده و یکی دایرةالمعارف شوروی تاجیک است که در دوشنبه کارش به پایان رسیده. منتهی هر دوی آن دایرةالمعارف‌ها، نواقصی دارند و نواقص آن‌ها فراوان است، کما این‌که در دایرةالمعارف آریانا، سه جلد اولش حرف الف است، بعد می‌دانید که بیست حرف آخر را در دو جلد تمام کرده. معلوم می‌شود که اول با حوصله، بعد با شتاب فراوان کار کرده‌اند. دایرةالمعارف‌های دیگری هم که در ایران بوده مثل دانشنامه ایران و اسلام که قبل از انقلاب درباره‌اش کار می‌شده، آن هم ناتمام مانده و امروزه هم چندین دایرةالمعارف روی دست است که هنوز هیچ‌کدام کارشان به پایان نرسیده. این یک سوءظن در بین فارسی‌خوانان به وجود آورده که چه بسا که این‌ها هم به پایان نرسد. به همین خاطر ما آمدیم این کار را طوری کردیم که هر کتاب در درون خودش به پایان برسد.

● روش کار شما الهام گرفته از چه روش یا دایرةالمعارفی است؟

○ به نظر من بهترین درسی که ما در دانشنامه فارسی گرفتیم، از دایرةالمعارف فارسی است که سرپرستی آن با مرد بزرگی به نام دکتر غلامحسین مصاحب بود. آن کتاب به رغم این‌که امروز یک کتاب کهنه است، همچنان کتابی عظیم است و همچنان سرمشق‌اعلایی است برای کسانی که می‌خواهند دایرةالمعارف در زبان فارسی تدوین کنند. با این همه ما به رغم این‌که از این کتاب بهره فراوان بردیم، مقلد کورش هم

نیویدیم. یعنی خودمان راه‌هایی را جستیم و پیدا کردیم و در تدوین دانشنامه‌مان آن راه‌ها را به کار بستیم. مثلاً مرحوم مصاحب ابتدا به ساکن را در زبان فارسی قبول دارد و ما نداریم. ایشان مثلاً «اشپولر» را زیر «شپولر» می‌آورد - اگر بخوایم در فارسی تلفظ کنیم - یا «استالین» را زیر «ستالین» می‌آورد ولی ما معتقدیم که زبان فارسی امروز ابتدا به ساکن اصلاً ندارد و باید حتماً حرف را با یکی از مصوت‌ها شروع کرد.

● چه معیارهایی در گزینش شخصیت‌هایی که در دانشنامه آمده داشتید و چه حساسیت‌هایی. آیا حساسیتی در انتخاب شخصیت‌ها بوده؟ از نگاه تفکر و مذهب و ملیت؟

○ بزرگترین حساسیت در دایرةالمعارف‌نویسی، نداشتن حساسیت است. یعنی بهترین طرفی که در دایرةالمعارف می‌تواند بایستد، بی‌طرف است. ما در دایرةالمعارف‌نویسی حق نداریم که کسی را به داشتن عقیده‌ای رد کنیم، یا چون دوستش داریم، بارش را سنگین‌تر کنیم. دایرةالمعارف باید قاضی بی‌طرف باشد و هیچ نظری درباره سیاست و اعتقادات آدم‌ها نداشته باشد. اگر کسی کتابی تألیف کرده و این کتاب قبول عام پیدا کرده، همان سندی است برای آوردن آن آدم در دایرةالمعارف. به همین خاطر در دانشنامه ادب فارسی افغانستان، برای ما مهم نبوده که کی چه کاره بوده و چه کرده است. اگر کار ادبی کرده و این کار ادبی در میان مردم مقبولیت پیدا کرده، معیار بوده که در دایرةالمعارف بیاید.

می‌دانید که دایرةالمعارف ما یک ویژگی دیگر هم دارد. شما برخی کسانی را پیدا می‌کنید که مطلقاً آدم سیاسی‌اند و در عالم ادبیات اصلاً حضور ندارند، ولی چون ممدوح یا مقذوح شعرا بوده‌اند، ما آن‌ها را وارد کرده‌ایم. بعضی‌ها را به خاطر این‌که شعرا در شعرشان آن‌ها را ستوده‌اند، بعضی‌ها را به خاطر این‌که شاعران در شعرشان آن‌ها را هجو کرده‌اند. چون اگر کسی دیوانی را بخواند و ببیند شاعری کسی را دائماً در دیوانش هجو کرده است و بخواهد بداند این آدم کیست، لازم نباشد که برای یافتن آن آدم جای دیگری بگردد، جز در همین کتاب.

- نکته‌ای که فکر کنیم حساس باشد، همین موضوع میراث‌داران گذشته فرهنگ ماست، شما بعضی از این میراث‌داران و میراث‌گذاران فرهنگی حوزه زبانی مشترک ایران و افغانستان را جزء دانشنامه ادب فارسی در افغانستان آورده‌اید. شما چه معیاری برای این داشته‌اید؟

○ اولاً ما می‌خواستیم همه کسانی را که در مرزهای سیاسی افغانستان امروزه متولد شده‌اند، در شمار افغانستان بیاریم. بعداً این‌که برخی از آدم‌ها هستند که اصلاً مهم نیست اهل کجا باشند. مولوی درست است که در بلخ به دنیا آمده، اما نه ایرانی است، نه



ویژه‌نامه  
روز دری، شماره ۱۷۷ / ده / ۱۳۸۵



افغانستانی. مولوی یک شخصیت جهانی است و اندیشه‌ای دارد که روز به روز شناخته‌تر می‌شود، حتی برای غربی‌ها. من شنیده‌ام که گزیده‌ای از اشعار مولوی به تیراژ ۴۵۰۰۰۰ نسخه فقط در امریکا فروش رفته. بنابراین مولوی به رغم این‌که بلخی است، امریکایی است. حالا تنها چیزی که ما می‌توانیم افتخار کنیم، این است که مولوی دارای فرهنگی متمایز است. یکی این‌که ایشان به زبان فارسی شعر گفته، دیگر این‌که پرورده فرهنگ اسلامی است. در محیطی زندگی کرده که اسلامی بوده و می‌دانید که مولانا سرسختانه سرسپرده فرهنگ اسلامی و ایرانی بوده و الا اندیشه‌های مولانا از مرزهای ایران و افغانستان و ترکیه و... می‌گذرد و تمام جهان را در بر می‌گیرد.

● اگر روزی برسد که فرهنگ ادبیات فارسی در ایران را بنویسید، با مولوی چه کار می‌کنید؟

○ مولوی را نمی‌آوریم، به خاطر این‌که مولوی را در افغانستان آورده‌ایم. سیدجمال الدین را هم نمی‌آوریم. سید جمال الدین را ما یقین داریم که ایرانی است، شما یقین دارید که افغانستانی است. سیدجمال شخصیتی است که به تمام جهان اسلام تعلق دارد. تمام زندگی این آدم صرف این گشته که جهان اسلام را به وحدت برساند. این آدم این قدر تلاش کرد که جهان اسلام متحد شود، حالا ما و شما دعوا کنیم، ما بگوییم ایرانی است، شما بگویید افغانستانی است؛ چیزی که او اصلاً نمی‌خواست. قبول دارید؟ بنابراین مال شما!

● آن طور که پیداست، شما در این جا کاری کردید که نه سیخ بسوزد نه کباب. مثلاً بعضی از این عناصر مشترک در افغانستان متولد شده و به فارسی سخن می‌گفته‌اند و الان ادعا بر این است که اینها ایرانی‌اند، حالا ما کار به مباحث الفاظ و مرزهای سیاسی نداریم، ما بیشتر اعتقاد به حوزه مشترک فرهنگی داریم، اعتقاد داریم که هویت ما از این زاویه شناخته، تفهیم و تبیین شود. اما شما در این جا خیلی زیرکانه یا محافظه‌کارانه آمده‌اید، بعضی از شخصیت‌ها را گفته‌اید که شاعر ایرانی که در افغانستان متولد شده، منظور شما از ایرانی چیست؟

○ ببینید، یک چیزی خدمت‌تان بگویم. این حقیقتی است که ما وقتی می‌گوییم ایرانی، منظورمان نه افغانستان است، نه ایران است، هم افغانستان و هم ایران است و هم تاجیکستان است. منظور ما از گفتن جهان ایرانی، جهانی است که در آن‌جا فرهنگ ایرانی حضور دارد. بنابراین ما وقتی می‌گوییم ایرانی، نه به این منظور است که ما به او تابعیت ایرانی بدهیم و ملیت ایرانی بدهیم. یعنی مولوی مال جهان ایرانی است. مال تمدن ایرانی است. حالا من می‌خواستم بگویم که کاش می‌شد در این دانشنامه، کل ایران و افغانستان را یک جا می‌کردیم، یک بار در ایران چاپ می‌کردیم، می‌گفتیم دانشنامه ادب فارسی در ایران، و عین همان را در افغانستان چاپ می‌کردیم و می‌گفتیم دانشنامه ادب فارسی در افغانستان. بنابراین هیچ تمایزی واقعاً نیست، نه در ایرانی بودن و نه در افغانستانی بودن.

● در تدوین این دانشنامه با چه مشکلاتی دست به گریبان بودید؟

○ مشکل مالی چندان نداشتیم، ولی مشکل ما بالاخص در مورد افغانستان مشکل منابع بود، بالاخص بعد از آمدن طالبان، یکی این‌که ما نمی‌توانستیم به افغانستان برویم و خود ما راساً اقدام بکنیم در خرید

کتاب. به همین خاطر کتاب‌ها را از این‌جا و آن‌جا با زحمت فراوان تهیه کردیم. چنان‌که خودتان می‌دانید، من بلند می‌شدم و می‌رفتم مشهد حتی سفری رفتم به دهلی و در آن‌جا تعدادی کتاب افغانستانی گیر آوردم و توانستم بیاورم به ایران. بزرگترین مشکل ما در مورد افغانستان، همین تهیه منابع بود و این مشکل همچنان لاینحل باقی مانده، چنان‌که اگر نخواهیم این کتاب را به چاپ دوم رسانیم، نمی‌دانیم چه کار باید بکنیم. با این‌که ما برخی از بزرگان ادب فارسی در افغانستان را می‌شناسیم و آن‌ها را هم دیده‌ایم، نمی‌توانیم یک شرح حال کامل از آن‌ها به دست بدهیم. به همین خاطر این‌ها را گذاشته‌ایم به امید روزی که سال بیشتری گیر بیاوریم و آن‌ها را بتوانیم به کتاب اضافه کنیم. ولی همکاری دوستان افغانی‌مان بهره فراوان بردیم. آقای شریعتی حقیقتاً ما کمک کردند. ایشان در فراهم کردن کتاب‌ها به ما خیلی یاری دادند. آقای خاوری همچنین، آقای واعظی همچنین، آقای سعیدی همچنین، همه نواقصی که دانشنامه دارد، باز ما می‌توانیم به یک چیز بیاییم و آن این‌که هنوز در ایران مجموعه‌ای کامل‌تر از مجموعه ما پیدا نمی‌شود. یعنی هیچ‌جا در ایران نیست که به اندازه ما کتاب‌های افغانستانی داشته باشد. شاید ما بالای هزار جلد - حد اقل - کتاب چاپ افغانستان داشت باشیم.

● چه تدبیری برای رفع نواقص دانشنامه ویژه افغانستان سنجیده‌اید؟

○ واقعاً، امید من یکی این است که خودم یک بار سفری بروم به پاکستان و از کوئته و پشاور و لاهور... کتاب جمع کنم بیاورم. چون شنیده‌ام در آن‌جا کتاب چاپ افغانستان زیاد یافت می‌شود. یکی هم چشم امیدمان اول به خدا، بعد به شماست. امید دیگری که دارم این است که دوستان افغانستانی در هر کجای جهان که این کتاب به دست‌شان می‌رسد، هر جا نواقصی دیدند برای ما بنویسند و به ما خاطر نشان بکنند تا ما بتوانیم در چاپ‌های بعدی با یادآوری‌های این‌ها این کتاب را اصلاح بکنیم و به طرفی ببریم که خطایش کم بشود. ما هیچ دعوی‌ای جز فروتنی محض نداریم. ما یا بد یا خوب، این کار را کرده‌ایم، حالا اگر بد است، باید به ما کمک کنید تا خوبش بکنیم.

● تا جایی که ما اطلاع داریم، از کار شما استقبال خوبی از سوی اندیشمندان و فرهنگیان افغانستانی در گوشه و کنار دنیا صورت گرفته است. این کار از نظر ما تأثیر خوبی در همگرایی فرهنگی بین ایران و افغانستان خواهد گذاشت. نظر شما چیست؟

○ خدا کند که این طوری باشد! یعنی من - شاید باور نکنید - به اندازه یک افغانستانی دلم برای افغانستان می‌سوزد، به اندازه یک افغانستانی که سرزمینش را دوست دارد. من به شدت نگرانم که چرا این مردم بیست سال درگیر جنگند. امیدوارم که این کتاب یک سرسوزنی هم که شده به وفاق ملی در افغانستان کمک کند. به مردم افغانستان تفهیم کند که جنگ چیز بدی است و هرچه خوب است، در روزگار صلح به دست می‌آید. ما در سالیان دراز برادران خوبی بودیم در کنار همدیگر و شعر خلیل الله خلیلی را در تهران به همان خوبی مردم می‌خواندند و می‌پذیرفتند که در خود افغانستان و قطعاً حافظ و سعیدی همان اندازه در افغانستان ارزش استقبال می‌شد که در ایران. امیدوارم در افغانستان صلح پایداری که خواست همه مردم است از ایرانی و افغانستانی برقرار شود و ما دوباره دو تا ملت، دو تا ملتی که این همه با یکدیگر شباهت داریم، در کنار

همدیگر بشنیم و درباره زندگی نو و تازه‌ای را آغاز کنیم.

● واقعیت این است که فرهنگ ایرانی در افغانستان خیلی شناخته شده و آشناست. کتاب‌هایی که در ایران منتشر می‌شود، در افغانستان به صورت آشنایی با آن‌ها برخورد می‌شود. ولی متقابلاً در ایران به این اندازه آشنایی با فرهنگ افغانستان وجود ندارد. کتاب‌هایی که در افغانستان انتشار یافته، با آن‌که فارسی است، چندان برای ایرانیان، برای جوانان ایرانی شناخته شده نیست. بنابراین کاری که شما کرده‌اید، به نظر ما کار بزرگی است در راه شناساندن فرهنگ افغانستان و فرهنگیان و ادبیات افغانستان برای ایرانی‌ها.

○ ببینید، تا پیش از آن‌که در افغانستان کودتای ۷ ثور بشود و کشور افغانستان به قول امروزی‌ها - برود زیر مجموعه شوروی، کتاب‌های ایرانی به راحتی به افغانستان می‌رفت، یعنی این قدر این دو فرهنگ باهم نزدیک بودند که هیچ لزومی نداشت کتاب چاپ کابل دوباره در تهران تجدید چاپ بشود، یا کتاب ایرانی در کابل تجدید چاپ بشود؛ یعنی عیناً از آن‌جا به این‌جا می‌آمد و از این‌جا به آن‌جا می‌رفت.

ولی بعداً یکی از علت‌های یکسویه شدن ارتباط ممکن است این باشد که چون افغانستان زیر چتر شوروی رفته بود، در ایران با سوءظن به آن کتاب‌ها نگاه می‌کردند، کما این‌که کتاب‌های چپ‌های ایران را در آن‌جا در دوره استیلای شوروی به گرمی استقبال می‌کردند. اما اگر کتاب‌های افغانستانی در ایران ارزش استقبال نشده، کوتاهی‌اش از خود افغانستانی‌ها است، یعنی چرا نمی‌بایستی داستان‌ها و شعرهایی را که در آن‌جا چاپ می‌کردند، به ایران هم می‌فرستادند و اگر می‌فرستادند و در ایران به فروش می‌رساندند و در دسترس مردم قرار می‌گرفت، قطعاً همان وضعیتی وجود داشت که کتاب‌های ایرانی در افغانستان داشتند. فقط می‌بایستی آن‌ها این همت را می‌کردند و الا منعی وجود نداشته اصلاً، مگر در این دوره‌ای که شوروی‌ها آمده بودند و در ایران فکر می‌کردند که کتاب‌هایی که در آن‌جا نوشته می‌شود، کتاب‌های تبلیغی است.

● همان‌طور که اشاراتی در مورد فرهنگ مشترک دو ملت داشتیم، فکر می‌کنیم که حوادث بیست ساله اخیر زمینه‌های بسیار مساعد و خوبی بود که جامعه ایرانی شناخت کاملی از مردم افغانستان پیدا کند. با توجه به تعامل و روابط نزدیک و حضور نزدیک به دو میلیون نفر از افغانی‌ها در ایران و روابط مستمری که ایرانی‌ها - جامعه و مقامات ایرانی - با افغانستان داشتند، ممکن است این قضاوت پیش بیاید که سیاست فرهنگی فعال و پویایی در ارتباط با افغانستان اتخاذ نشده که اگر می‌شد، بسیار کارساز و مثمر تر بود. من شخصاً مثال می‌آورم از کار شما. این کار شما یک کار بزرگ فرهنگی است که تأثیر ژرفی در بین مردم افغانستان خواهد گذاشت و روابط بسیار نیک و دیدگاه خوبی را ایجاد خواهد کرد که به عنوان یک کار مشخص فرهنگی تأثیرش را ملموس بدانیم. این است که اگر این چنین کارها دنبال می‌شد و الان هم شود، بهترین خدمت به ملت افغانستان و تاریخ مشترک است. نظر شما چیست؟

○ من یک جمله کوتاه فقط خدمت شما عرض می‌کنم. من می‌گویم که اگر سیاست فرهنگی ما سیاست درستی بود، خلیل‌الله خیلی که جز به زبان فارسی شعر نمی‌گفت، می‌بایست در تهران یا مشهد باشد، نه در

پیشاور. یعنی خلیل‌الله خیلی وطن اصلی‌اش ایران بوده نه پیشاور. امیدوارم این سیاست عوض شود و همان طوری که احیاناً شده در دولت مبارک آقای خاتمی و بیشتر به مسایل فرهنگی میان دو ملت توجه بشود تا این دو ملتی که در دو مرز سیاسی زندگی می‌کنند و هیچ تفاوتی باهم ندارند، قدر و ارزش همدیگر را بدانند. اگر این را بفهمند، من فکر می‌کنم به دوام و قوام یکدیگر بیشتر کمک خواهند کرد. یعنی اگر ما بتوانیم در کنار یکدیگر و یار و مددکار یکدیگر باشیم، می‌توانیم بیشتر و بهتر زنده بمانیم، تا بین ما جدایی سیاسی باشد، جدایی فرهنگی باشد، جدایی حتی دینی باشد.

● ما خیلی خوشحال بودیم اگر خانم رسولی این‌جا تشریف می‌داشتند، با توجه به این‌که احساس می‌کنیم کارهای زیادی را ایشان انجام داده‌اند و در کنار شما بوده‌اند. ما از طرف خود و از طرف فرهنگیان افغانستان از شما و از ایشان تشکر می‌کنیم و خیلی تمایل داشتیم که ایشان هم در این مصاحبه می‌بودند. حالا شما اگر مقداری از همکاری ایشان صحبت کنید، ممنون می‌شویم.

○ من فکر می‌کنم حقی که ایشان در این کار دارند و همکاران دیگر هم همین طور، چه بسا که از من بیشتر باشد. یعنی من فقط این‌ها را جمع کرده‌ام و الا زحمت اصلی بر دوش آنها بوده. خانم رسولی است، آقای برزگر است، خانم اسماعیل پور است، خانم حجتی است، خانم جهان‌تاب است، آقای نوش‌آبادی است، دیگران هم بودند. خود شما هم همین طور. شما هم با نوشتن مقالاتی برای دانشنامه به ما خیلی کمک کردید. بنابراین همه کسانی که در این دانشنامه ادب فارسی کمک کردند، در این‌جا من از آنها تشکر می‌کنم.

● متقابلاً ما هم از شما و سایر همکارانتان و از همه کسانی که در تدوین و انتشار دانشنامه نقش داشتند تشکر می‌کنیم و برای همه آرزوی توفیق داریم.

○ فکر می‌کنم در اینجا جا دارد از آقای مسجدجامعی هم یاد بکنیم و بگوییم که ایشان هم حقیقتاً حر بار که مرا می‌دید، می‌گفت ویژه افغانستان کارش به کجا رسید، چون ایشان یک سال پیشتر از این در شبکه جهانی تلویزیون ایران که به تلویزیون جام‌جم معروف است، به افغانستانی‌های همه جهان نوید چنین کاری را داده بودند، بنابراین ما از ایشان تشکر می‌کنیم.

● از همکاران غیر ایرانی‌تان گفتید.

○ از تاجیکستان آقای میرزا شکورزاده - که چندین سال است که در ایران هستند - در یافتن مدخل‌ها و نوشتن مقالات کمک کردند. از پاکستان آقای عارف نوشاهی خیلی به ما کمک کردند - با این‌که از ایران رفته بود و در اسلام‌آباد سکونت داشت - از افغانستان از آقای عشیق باید یاد کنیم، منتها بزرگوارانی مثل آقای واعظی، آقای خاوری، آقای عشیق هم در این کار سهم بزرگی دارند. ایشان هم به ما مقاله می‌نوشتند، هم کتاب برای ما تهیه می‌کردند، ایشان حقیقتاً خیلی به ما لطف کردند.

● بسیار تشکر، ما که دیگر حرفی نداریم، شما کلام آخرتان را بگویید.

○ یک خواهشی از شما دارم. اگر از این کتاب خوششان آمد و این کتاب را به عنوان یک کار فرهنگی پسندیدید، ما را در بهتر کردن آن کمک کنید تا بتوانیم این کتاب را به طرف کمال نزدیک کنیم.  
● ان‌شاءالله.



## □ گفت و گو با محمد اکبر عشیق و محمد جواد خاوری

● خیلی خوشحالیم که در حضور دو تن از فرهنگیان جامعه خود، جناب آقای عشیق و آقای خاوری که از مؤلفین دانشنامه ادب فارسی ویژه افغانستان هم هستند، قرار داریم. می‌خواهیم که دربارهٔ کم و کیف این کار، پرسش‌هایی داشته باشیم. ابتدا از جناب آقای عشیق تقاضا داریم که از زندگی و کارهای تحقیقی و تألیفی‌شان - به جز دانشنامه - بگویند.

○ بنده محمد اکبر عشیق فرزند استاد یوسف خان معلم هستم. من در سال ۱۳۳۲ در گذرگاه کابل چشم به جهان گشودم و تحصیلات خودم را از صنف اول تا صنف یازده در لیسهٔ نجات (امانی) ادامه دادم. سپس صنف ۱۲ را در ایشیه لیسه خواندم. بعد از گرفتن دیپلم، نخستین کار من تصحیح کتاب «ولی طواف» شاعر روزگار امیرعلیشیر بارکزایی بود که به همت یکی از کتاب‌فروشان کابل در پاکستان چاپ شد. گاهی هم شعر می‌گفتم که در روزنامه «انیس» چاپ شده. بعد از آن به ایران آمدم و ادبیات فارسی را در ایران خواندم. در سال ۶۵-۶۶ از دانشکده ادبیات دکتر علی شریعتی مشهد فارغ‌التحصیل شدم. مدتی را با بنیاد پژوهش‌های اسلامی همکاری داشتم. فعلاً به حیث محقق و پژوهشگر، کارهایی را در زمینهٔ متون انجام می‌دهم. از کارهای من در ایران فقط یک کتاب چاپ شده، به نام «نامهٔ الموت» که با آقای مایل هروی کار کرده‌ام. کتاب دیگری به نام «تاریخ بخارا خوقند» پارسال از طرف میراث مکتوب، چاپ شده و دو کتاب دیگر هم زیر چاپ دارم، یکی «مکارم الاخلاق خواندمیر هراتی» است، و کتاب دیگر «تاریخ عالم‌آرای امینی» مال فضل‌الله روزبهان اصفهانی که دارم کار می‌کنم. و در پنج جلد است. غیر از این‌ها کارهای دیگری هم کرده‌ام. بعد از فراغت از تحصیل، یعنی در سال ۶۵ به پاکستان رفتم و مدتی را به حیث استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه «دعوت الجهاد» در خدمت استاد سیّاف بودم. آن دو سه سالی را که در آن جا بودم، از دوران بسیار خوب محرم حساب می‌کنم. آن‌جا من «مخاطرات سید عالم‌خان» را بار اول چاپ کردم. در سمینارهایی دربارهٔ زبان فارسی و ادبیات مهاجرت نیز شرکت کردم. مقالاتی از من در مجلهٔ «سپیده» چاپ شد و شورای ثقافتی نیز گزیدهٔ مقالاتی را چاپ کرده است. همچنین «تاریخ واقم» را در آن‌جا تصحیح کردم که قرار بود از طرف اتحادیهٔ نویسندگان چاپ شود ولی تاکنون متأسفانه چاپ نشده. تحقیقات من بیشتر دربارهٔ متون به جا مانده از گذشتگان است.

● جناب آقای خاوری شما هم معرفی کوتاهی از زندگی‌تان داشته باشید؟

○ من چندان زندگی پُر فراز و نشیبی ندارم، چنان که آقای عشیق داشتند. ۲۲ سال سن دارم. در حوزهٔ علمیه تحصیل می‌کنم و دیپلمی هم در رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی دارم. به داستان‌نویسی علاقه دارم و تعدادی داستان کوتاه نوشته‌ام که در مجلات مختلف چاپ شده‌اند. در زمینهٔ

فولکلور هم فعالیت‌هایی داشته‌ام. بخشی از کارهاییم در این قسم جمع‌آوری افسانه‌های مردم هزاره است که در کتابی به نام «هشت کوفت» چاپ شده. مقالاتی هم در زمینهٔ نقد داستان و فولکلور در مجله از من چاپ شده. کتابی حاوی ضرب‌المثل‌های مردم هزاره مجموعه‌ای از داستان‌های خودم آمادهٔ چاپ است.

● چگونه با دانشنامه و سرپرست آن آقای انوشه آشنا شدید؟ روزنهٔ آشنایی و چگونگی ورودتان چطور بوده؟

○ عشیق: آقای دکتر انوشه، فرد فرهنگی و مشهوری هستند و من از آن‌ها که با دانشنامه آشنا شوم، ایشان را از طریق دیگر آشنایان می‌شناختم. نخستین جلد دانشنامه، دربارهٔ آسیای مرکزی چاپ شد. من با بنیاد دانشنامه از طریق همین دانشنامهٔ آسیای مرکزی آشنا شدم. البته بعدها از طریق دوست مشترکمان جناب آقای شکورزاده اطلاع یافتیم که آقای دکتر انوشه دارد بالای دانشنامهٔ ویژه افغانستان کار می‌کند. سینار صلحی در اصفهان دو سال پیش تشکیل شده بود که بعداً دفتری در تهران باز کردند. من آقای انوشه را در آن دفتر دیدم و قرار شد که با هم همکاری کنیم.

○ خاوری: من با نام دکتر انوشه از طریق دانشنامهٔ ویژه آسیای مرکزی آشنا بودم. بقیهٔ آثار ایشان را متأسفانه ندیده بودم. بعداً اطلاع یافتیم که دارند روی دانشنامهٔ ویژه افغانستان کار می‌کنند. واسطهٔ آشنایی من، دوست مشترک ما جناب آقای ابراهیم شریعتی بود. من و دوست نویسنده‌ام آقای حمزه واعظی به اتفاق آقای شریعتی رفتم در محل کار ایشان و کارهای انجام شده تا آن وقت را دیدیم و نسبت به ادامهٔ کار، جناب دکتر انوشه وعدهٔ همکاری دادیم.

● حالا می‌رسیم به سؤالی اساسی‌تر. نقش شما مؤلفین افغانی در سیاست‌گذاری‌های کلی این دانشنامه یا مؤثرتر مدخل‌ها و ویرایش و حتی صورت ظاهری کار چه مقدار بوده؟

○ عشیق: اجازه بفرمایید که ما از سیاست‌گذاری شروع کنیم. هر بنیاد فرهنگی برای خودش سیاست مستقلی دارد که براساس آن سیاست و ضوابط، کارهایش را پیش می‌برد. البته ما در این سیاست‌گذاری نقش تعیین‌کننده نداریم، فقط می‌توانیم اصلاح کنیم و پیشنهاد بدهیم. در قسمت انتخاب مدخل‌ها، تعدادی را خود جناب دکتر انوشه انتخاب کرده بودند که خیلی هم به جا بود. ما هم اطلاعاتی در بعضی مدخل‌ها داشتیم که برای ایشان فرستادیم که در تکمیل آن‌ها به دردمان خورد. من دفترهای داشتم به نام «گلزار عشیق». این دفترچه حاوی زندگی‌نامه شاعرانی است که من در دوران دانشجویی خود با آن‌ها برخورد داشتم و آن‌ها با قلم خود، زندگی‌نامهٔ خودشان را نوشته بودند. حدود صد و بیست نفر هستند که مطالب دربارهٔ این یکصد و بیست نفر را من با ویرایش خودم برای آقای انوشه فرستادم. ایشان با توجه به ضوابط ویرایشی و نگارشی‌شان جرح و تعدیل کردند. البته هر کار در ابتدای



خودش خام است، ولی جناب آقای انوشه این قول را داده‌اند که در چاپ‌های بعد نواقص را رفع کنند. اما در این برهه زمان، این کتاب به نظر بنده بسیار خوب است.

○ خاوری: در دایرةالمعارف، سند و مدرک از همه چیز مهم‌تر است. تحلیل‌های شخصی و ذوقی در دایرةالمعارف نویسی روا نیست. باید روی اسناد و مدارک و واقعیت‌هایی که موجود بوده، تکیه شود. بر این اساس سیاست دانشنامه، سیاست دایرةالمعارفی بود و ما نمی‌توانستیم مداخل، باید همکاران افغانستانی بیشتر کار می‌کردند. تصور من این است که در این قسمت همکاران افغانستانی نتوانسته‌اند نقش مؤثری ایفا کنند. ما الان بعضی از مداخل‌ها را که می‌خوانیم، عیب و نقص‌هایی را از نظر ویرایش صوری ملاحظه می‌کنیم که همکاران ایرانی با صورت صحیح آن غلط‌ها آشنا نبوده‌اند، چون اصطلاحات و واژه‌های افغانی ناگزیر در دانشنامه زیاد آمده‌اند و غرابت آن‌ها برای مؤلفین ایرانی، اشتباهانی را باعث شده‌است.

اگر مؤلفین افغانستانی در قسمت ویرایش و نمونه‌خوانی همکاری مستقیم داشتند، بخش اعظمی از اشتباهات موجود رفع می‌شد. همچنین در قسمت محتوایی، چنین نقص‌هایی مشاهده می‌شود. بعضی از مقالات چندان قانع‌کننده نیست. این هم به خاطر در دسترس نبودن منابع معتبر بوده. نویسندگان این مقالات که غالباً ایرانی هستند، با استفاده از هر منبعمی که در دسترس‌شان قرار گرفته، مطلبی را نوشته‌اند که بسا خود منابع مورد اشکال و ایراد هستند و یا این که بسیار ضعیف و غیرمعتبر می‌باشند.

در چنین مواردی مؤلفین افغانستانی می‌بایست با مداخله، موارد ضعف و نقصان را تشخیص می‌دادند و در اصلاح آن همت می‌کردند. در کل نظر من این است که همکاران افغانی ما در قسمت ویرایش، چه محتوایی و چه صوری، بی‌نقش بوده‌اند.

● این ناشی از چه بوده، یعنی از عدم ارتباط نزدیک شما یا...؟

○ خاوری: اعتقاد من این است که باید در تدوین دانشنامه ویژه ادب افغانستان، از مؤلفین افغانستانی بیشتر استفاده می‌شد. باید به سراغ افراد با سابقه و سرشناس می‌رفتند و به جای این که بیشترین مؤلفین این جلد دانشنامه ایرانی باشند، باید افغانستانی می‌بودند. حالا این کار اگر در بخش مربوط به شبه‌قاره ممکن نیست، در بخش افغانستان کاملاً ممکن است. الحمدلله دانشمندان افغانی فعلاً در ایران زیادند که با نهادهای فرهنگی مختلف همکاری می‌کنند. باید همکاری آن‌ها جلب می‌شد. دیگر این که باید مؤلفین افغانستانی مستقیماً در جریان کار قرار می‌داشتند و به طور ملموس در تهیه و تنظیم مطالب سهیم می‌بودند. متأسفانه تا جایی که من در جریانم، مؤلفین افغانی دورادور با دانشنامه همکاری داشته‌اند. البته این نکته را هم ناگفته نگذارم که جناب دکتر انوشه پس از پایان کار، یکی دو بار از من خواستند که یک‌بار دانشنامه را بخوانم که اگر موردی اصلاحی به نظرم رسید، قبل از چاپ در اعمال آن اقدام شود که من فکر کردم چنین کاری به طور ضربتی و با خواندن تنها شخص من تغییر چندانی در وضعیت به وجود نخواهد آورد، آن هم پس از پایان کار. این چیزی شبیه به نمونه خوانی می‌شد، آن هم فقط در دفتر کار دانشنامه، که چون من در مشهد بودم، مشکلاتی داشت. خلاصه این که همین مقدار کار هم انجام نشد و ما الان متأسفانه به جز از



کمبودها و نواقص فوق‌الذکر، غلط‌های چاپی که ناشی از ضعف نمونه‌خوانی هستند، نیز زیاد مشاهده می‌کنیم. امیدوارم که این نقص‌ها در چاپ‌های بعدی تا حد ممکن برطرف شود.

○ عشیق: البته در مورد اشتباهات چاپی من فکر می‌کنم قابل اغماض است. ولی در قسمت بعضی از اشتباهاتی که وارد شده، این اشتباهات از طریق کتاب‌هایی که در افغانستان یا پاکستان چاپ شده وارد این دانشنامه شده و در این جا آقای انوشه اصلاً تقصیری ندارد، برای این که ایشان کسانی را که برای این کار انتخاب کرده بود، گزینش کرده و به آن‌ها گفته بود کتابی که قرار است معرفی کنید، باید سندیت داشته باشد و معتبر باشد. حتی پولی را هم برای خرید کتاب اختصاص دادند و خواهش‌شان این بود که کتابی که خریده می‌شود، باید به حیث منبع و مرجع قابل استفاده باشد و به اصطلاح، بار معنایی داشته باشد و مورد پذیرش فرهنگ افغانی باشد. اما در این که فلان کتاب ضعیف بوده یا ضعیف است یا یک کتاب خیلی ضعیف است، بالاخره آن چاپ شده و در این دانشنامه تذکر داده شود تا این که فردا اگر یک افغانی یک برهه زمان را بخواهد مورد تحقیق و بررسی قرار دهد، بفهمد که در این زمان این کتاب‌های ضعیف هم وجود داشته و ما نباید الزام بکنیم که حتماً کتاب‌های ما قوی باید باشد. ما در یک گوشه فرهنگ‌مان ضعف هم داریم و این ضعف‌ها هم باید منعکس شود. من احساس می‌کنم که جناب آقای انوشه در گزینش افراد دقیق بوده. در گزینش مداخل هم خیلی توجه کرده، اما هر کار در ابتدای خود نقص دارد.

○ خاوری: این که دانشنامه در چاپ اول خود نمی‌توانست عاری از نقص باشد، قبول دارم و حقیقتاً تلاش‌های دکتر انوشه در تدوین این دانشنامه، قابل ارجح است، مخصوصاً با توجه به کمبود منابع. ولی ما با در نظر داشت این‌ها از آنچه می‌توانست بشود، صحبت کردیم. بعضی از مقالات مفصلی که نوشته شده و مأخوذ از منابع و مأخذی بوده، بعضی

داستان: ویژه‌نامه  
دردی، شماره ۱۲۵ / ده ۸ / شماره ۱۲۵ / ده ۸

نفسه  
بسته  
در معانی  
م  
شده  
بوده  
تقدیر  
آثار  
اب  
سازند  
نه  
در می‌کنند  
به  
فراوان  
آسیبی  
اطلاع  
آشایی  
دوست  
حالی  
کار  
بکار  
مؤلفین  
کتاب  
مقاله  
نقش  
در  
کتاب  
خل  
و  
نقش  
نقش  
عس



○ عشیق: من دفترچه‌ای داشتم به نام «گلزار عشیق». این دفترچه حاوی زندگی شاعرانی است که من در دوران دانشجویی خود با آن‌ها برخورد داشتم و آن‌ها با قلم خود، زندگی‌نامه خودشان را نوشته بودند. حدود صد و بیست نفر هستند که مطالب درباره این یکصد و بیست نفر را من برای آقای انوشه فرستادم.

بر آن منابع و مأخذ مورد استفاده ضعیف بوه و خود از حیث سندیت مورد تردید و سؤال هستند و اگر به آن‌ها اتکا نمی‌شد، بهتر بود.

○ عشیق: البته تقصیر نه از آقای انوشه است، نه از من و شما که به حیث همکار با ایشان کار می‌کردیم. تقصیر از کمبود منابع است. همین مشکل کمبود منابع را ما در دایرةالمعارف افغانستان که یکی از منابع جناب آقای انوشه است، نیز داریم. در آن‌جا با وجود این که افغان‌ها بودند و مدارک بیشتر هم داشتند، در مقایسه با دانشنامه ادب فارسی که جناب آقای انوشه کار کرده‌اند، نقص بیشتری وجود دارد. نقص دانشنامه ادب فارسی کمتر است و باروری‌اش هم بیشتر است. مثلاً در مورد دانشگاه‌های ما مدرک نبوده. من در دانشگاه دعوت‌الجهد توانستم زندگانی خصوصی استاد سیاف را به همین مقداری که پیش من اطلاعات وجود داشت بنویسم، ولی در مورد دانشگاه دعوت‌الجهد، هیچ چیزی من نداشتیم و این همان طور که گفتم، تقصیر دکتر انوشه و ما نیست. ما تا حد ممکن کوشش خودمان را کردیم. دکتر انوشه هم امکانات کافی را در اختیار آقایان گذاشت. این را هم بگویم که جا دارد ما در این جا از آقای مسجد جامعی، معاون فرهنگی وزارت ارشاد تشکر کنیم که واقعاً در این برهه زمان گام بسیار خوبی را در راستای فرهنگ مشترک دو کشور برداشتند و یکی از کارهای ارزشمندی که برای منابع مشترک دو کشور در طول سالهای جهاد صورت گرفته، همین دانشنامه ادب فارسی است.

● یکی از اشکالاتی که در این دانشنامه مطرح می‌کنند، این است که در معرفی شخصیت‌های تاریخی گفته شده که شاعر و نویسنده ایرانی. درباره معاصرین ماه افغانستانی گفته شده. ماه افغانی. این تفکیک چگونه بوده؟ در حالی که نباید چنین می‌بود. اگر معیار در این دانشنامه شخصیت‌های افغانی است، باید تمامشان چه قدما و چه معاصرین افغانستانی گفته می‌شد. اگر نه، این تفکیک بین گذشته و امروز چگونه صورت گرفته؟ آن ایرانی بودن در آن‌جا چه معنا دارد؟

○ خاوری: اگر مؤلفین افغانستانی در قسمت ویرایش و نمونه خوانی همکاری مستقیم داشتند، بخش اعظمی از اشتباهات موجود رفع می‌شد. همچنین در قسمت محتوایی، چنین نقصهای مشاهده می‌شود. بعضی از مقالات چندان قانع‌کننده نیست.

○ عشیق: مفهوم کلمه افغانی و افغانستانی یکی است. ولی کلمه افغانستانی در زمان امیر حبیب‌الله خان کاربرد داشته. مرحوم ملافیض محمد کاتب اولین کسی است که در آثارش بخصوص در سراج التواریخ کلمه افغانستانی را به کار می‌برد. یک چیز ابداعی نیست که امروز اختراع شده باشد. متأسفانه در مرور زمان روی بعضی مسائل کاربرد این کلمه از بین رفته و خوشحالییم که الان هم دوستان ایرانی ما هم دوستان افغانستانی ما این کلمه را به کار می‌برند. افغانی هیچ اشکالی ندارد. هر دو به یک مفهومند، چنان که یک وقت «آسیای میانه» به کار می‌برید، یک وقت «آسیای مرکزی». کلمه «ایرانی» را که برادران ما به کار می‌برند، یک میراث مشترک است. این که ایرانی‌ها، «ایرانی» می‌گویند ما نمی‌گوییم، این یک مسأله است. در سال ۱۳۳۲ مسایلی در بین ایران و افغانستان به وجود می‌آید. یک حین شناسایی در جنگ جهانی دوم دامنگیر ایران و افغانستان می‌شود که باعث توجه هر دو کشور به فرهنگ گذشته خودشان می‌شود، به این مفهوم که می‌آیند شهرهای خودشان را بازسازی می‌کنند. به طور مثال مرحوم ملک الشعراء بهار می‌آید ثابت می‌کند که «زابل» همین زابل ایران است، در صورتی که وقتی تاریخ بیهقی را می‌خوانیم، می‌بینیم که زابل جایی است در نزدیک غزنی. این تعصبات دامنگیر دو کشور می‌شود که البته قابل آن نیست که ما رویش پیچیم. فرهنگ فارسی فرهنگ مشترکی است. اگر این‌ها ایرانی می‌گویند، ما در گذشته می‌گفتیم آریانا. آریانا همان ایرانی است. منتها در اوستا آریانا نوشته کرده که اینها گرفته‌اند ایران ساخته‌اند و ما واژه سانسکریتی‌اش را گرفته‌ایم و کرده‌ایم آریانا. فردوسی محمود غزنوی را شاهنشاه ایران می‌گوید، در حالی که مرکز حکومتش غزنه است.

● منظور ما روی سیاست‌گذاری کلی دانشنامه بود، که اثر بتا باشد ایرانی بگوییم، چرا معاصرین را ایرانی نمی‌گوییم؟

○ عشیق: تا زمانی که مرزهای جغرافیایی به اسم افغانستان ایجاد شده است، این عقیده است که بگوییم خراسانی یا ایرانی. به مولانا گفته نمی‌توانیم افغانی، چون مولانا اطلاعی از افغانی بودن خودش ندارد، یا سنایی اطلاعی از افغان بودن خودش ندارد یا جامی ندارد. حتی شما اگر



واقعات شاه جهان ملک را بخوانید، بار اولش از کلمه خراسان یاد می‌کند. با در فرامینی که از احمدشاه درانی بر جای مانده در تونک هندوستان است، اسم خراسان استفاده شده و منشی‌اش که واقعات روزگار احمدشاه درانی را نوشته، از خراسان نام می‌برد. القابی که در ایران دوره قاجار وجود دارد، القابی است که در زمان درانیان به کار می‌رود. ایشک آقاسی است، عمده‌الکتاب است، عمده‌الامرا است، یوزباشی است، خلاصه تمام القاب درباری و دیوانی ما مشترک است.

### ● نظر شما چیست آقای خاوری؟

○ خاوری: من هم حرف اخیر آقای عشیق را تأیید می‌کنم که سیاست دانشنامه این بوده که تا زمانی که مرزهای جغرافیایی فعلی در محیط افغانستان ایجاد نشده، هر شخصیتی که در این دانشنامه معرفی شده، به عنوان میراث‌دار مشترک معرفی شده. اگر ایرانی هم گفته، به قول دکتر نوشته منسوب به ایران در مرز فعلی نیست، بلکه ایران تاریخی و تمدن ایرانی است.

○ عشیق: می‌توانیم ایران شرقی بگوییم، همان طوری که مستشرقین تقسیم‌بندی کرده‌اند. آن‌ها ایران را به دو قسمت تقسیم‌بندی می‌کنند، ایران غربی و ایران شرقی. نمی‌گویند افغانستان. اگر از بلخ و هرات و غزنی یاد می‌کنند، به نام افغانستان یاد نمی‌کنند، ایران شرقی می‌گویند.

○ خاوری: البته در دانشنامه محل تولد هر شخصیت را دقیق ذکر کرده‌اند که فلان شهر است، اما با عنوان ایرانی. ولی پس از آن‌که افغانستان با مرزهای فعلی به وجود آمده، هر شخصیتی که معرفی شده، تحت عنوان افغانستان معرفی شده. من فکر می‌کنم که بین افغانی و افغانستانی تفاوتی گذاشته نشده. صرفاً تصادفی به کار رفته‌اند.

### ● این نوعی اشکال نیست؟

○ عشیق: البته، به نظر من این یک نقص است که امیدواریم در چاپ بعدی‌اش برطرف شود.

### ● نظرتان درباره مؤلفین ایرانی دانشنامه چیست؟ شما

چقدر شناخت از آن‌ها دارید؟ آیا آن‌ها قبل از کار در دانشنامه درباره افغانستان تحقیقات و مطالعاتی داشته‌اند، یا این‌که از همین دانشنامه شروع کرده‌اند؟ البته به جز خود دکتر نوشته.

○ عشیق: البته تعدادی که من می‌شناسم، کسانی بودند مثل آقای شکورزاده و نوشاهی که از دوستان تاجیکستانی و پاکستانی ما هستند، کسانی هستند که با افغانستان ارتباط دارند و آقای شکورزاده مدتی در افغانستان بودند و همین طور آقای نوشاهی به افغانستان رفت و آمد دارند و نیز با فرهنگیان افغانستانی در ارتباطند. این دو نفر که از همکاران خارجی دانشنامه هستند، آدمهایی با فضیلت هستند، و خوب با ادب و تاریخ افغانستان و متون کهن فارسی آشنایی دارند. دوستان ایرانی ما را جناب آقای انوشه به‌گزین کرده‌اند. این نکته را هم خاطر نشان کنم که خیلی از مستشرقین هستند که هیچ سفری به کشورهای شرقی نکرده‌اند، ولی منابع را خوب خوانده‌اند و چیزی که در مورد تاریخ ما می‌نویسند، خیلی فشنگ است. البته آقای انوشه در مورد تاریخ و فرهنگ ما چیزی می‌نویسند، نه در قسمت مردم‌شناسی. طبعاً اگر در مورد مردم‌شناسی چیزی می‌نوشتند، باید سفری هم به تمام مناطق افغانستان می‌کردند و این کار جداگانه‌ای است. در زمینه فرهنگی فکر می‌کنم نیاز نیست که کسی به افغانستان برود و یا شناختی داشته باشد. مطالبی است که این

مطالب را می‌خواهند بنویسند. البته تا جایی که من اطلاع دارم، آقابانی که در دانشنامه کار می‌کنند، تعدادشان از مطالب و ادبیات افغانستان بااطلاع هستند.

### ● داوری نهایی‌تان درباره این دانشنامه چیست؟ چه کاستی‌هایی را در کار می‌بینید که باید رفع شود؟

○ عشیق: من احساس می‌کنم که کار اول بدون نقص نیست. ولی این که گامی را برداشته‌اند، ما تشکر می‌کنیم. من از جناب آقای مسجدجامعی تشکر می‌کنم و نیز از آقای انوشه. ولی امیدوارم در چاپ بعدی، آقای انوشه سفری به پاکستان داشته باشند و با فرهنگیان ما در آن جا تماس داشته باشند و آثاری را که به‌خصوص در این ۲۲ سال جهاد در پاکستان چاپ شده، فراهم بیاورند. طبعاً کار خیلی نقص دارد. خیلی از رجال نیامده‌اند، خیلی از فرهنگیان ما که در سده اخیر زندگی می‌کرده‌اند، به‌خصوص از زمان امیر عبدالرحمان‌خان به این طرف که در دایرةالمعارف افغانستان وجود ندارد، در این دانشنامه هم نیامده‌اند. ادبیات محلی ما نیامده، بسیاری از اصطلاحات زبان ما که در ادبیات به کار می‌بریم نیامده.

○ خاوری: اعتقاد من همین است که کاری که انجام شده با توجه به وضعیت و شرایط و کمبود منابع و با توجه به این‌که در یک کشور دومی کار شده، شایسته تقدیر است. باید به دست‌اندرکارانش واقعاً درود فرستاد. اما از کمبودها و نواقص عاری نیست و با آنچه که می‌بایست می‌شد، فاصله زیادی دارد. امیدواریم که در چاپ‌های بعدی با همکاری دوستان هموطن این نقص‌ها تا حد ممکن برطرف شود.

### ● سخن آخرتان چیست؟

○ عشیق: من بار دیگر از آقای مسجدجامعی تشکر می‌کنم که چنین کار بزرگی را هزینه‌اش را گذاشتند. این کار ماندگاری است که در زمینه وصل فرهنگ مشترک ایران و افغانستان و تاجیکستان انجام شده است.

○ خاوری: اهمیت این دانشنامه را من از دو جهت می‌دانم، یکی در ارتباط با افغانستانی‌ها، یکی در ارتباط با ایرانی‌ها. برای افغانی، دانشنامه در شرایط حاضر از این نگاه اهمیت دارد که در طول چندین سال اخیر، فرهنگ افغانستان تمام امکانات خود را در جهت معرفی از دست داده است. به این خاطر دانشنامه برای افغانستانی‌ها مهم است که در شرایط حاضر حداقل نمایی از فرهنگ افغانستان را ارائه می‌دهد. برای فرهنگ افغانستان یک غنیمت است. همچنین برای ایرانی‌ها از آن جهت مهم ادبیات است. کاملاً با فرهنگ و ادبیات افغانستان فاصله گرفته بودند و فراموشش کرده بودند. با این‌که بیش از دو میلیون آواره افغانستانی در ایران بوده‌اند، اما ایرانی‌ها سعی نکرده‌اند که آن‌ها را بشناسند. در واقع مسایل و مشکلاتی که در افغانستان جریان داشت، باعث شد که ایرانی‌ها افغانستان را با آن‌که در کنارشان بود و هم‌فرهنگ‌شان بود، از یاد ببرند. مخصوصاً فرهنگ افغانستان در بین جوانان به کلی غریب و ناآشناست و اکثر تحصیل کرده‌های جوان از وضعیت هم‌زبانان‌شان در همسایگی‌شان بی‌اطلاعند. شخصیت‌های فرهنگی افغانستانی را نمی‌شناسند و با کتاب‌های افغانستانی و اوضاع ادبی و فرهنگی افغانستان بیگانه‌اند. با توجه به این، دانشنامه توانست تا اندازه‌ای فرهنگ، شخصیت‌ها و ادبیات افغانستان را برای ایرانی‌ها، به‌خصوص نسل نو و دانشجویان ادبیات و هنر معرفی کند.

### ● تشکر از شما!





## □ گفت و گو با حمزه واعظی

● لطفاً در آغاز از زندگی و فعالیت‌هایتان بگویید.

○ مطلب مهمی در مورد خودم و زندگی و کارهایم ندارم. بیش از نیمی از عمرم در مهاجرت و دوری از وطن گذشته است. متولد ۱۳۲۷ در منطقه سنگ‌تخت از توابع ولسوالی دایکندی ولایت ارزگان هستم. نزدیک به ده سال در حوزه علمیه مشهد تلمذ کرده‌ام. در سال ۷۶ فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی از دانشگاه شدم. از سال ۶۷ به صورت جدی قلم دست گرفته‌ام و اولین همکاری‌ام با مجله حیل افه بوده که مقالات سیاسی مسلسل در آن مجله نوشته‌ام. روزنامه‌ها و مجلات ایرانی نیز مقالات تحقیقی و سیاسی مختلفی از من چاپ کرده‌اند. از سال ۷۱ با فعال شدن دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان در مشهد، در کنار سایر دوستانم، مظفری، کاظمی و شجاعی، مسؤلیت جمع‌آوری و تدوین خاطرات جهاد افغانستان را بر عهده گرفتیم. محصول این فعالیت‌ها تهیه، تدوین و نگارش هشت مجموعه خاطره است که شش جلد آن از سوی حوزه هنری سازمان تبلیغات در سال ۷۶ چاپ شده است.

### بنیاد اندیشه

از سال ۷۶ به عضویت مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان دوآمده و در تأسیس و راه‌اندازی مجله دردری در کنار سایر دوستانم سهم داشته‌ام. از سال ۷۷ تاکنون به صفت عضو تحریریه هفته‌نامه وحدت، هفته‌نامه همبستگی، مجله صراط و سردبیر فصلنامه سراج مشغول کار مطبوعاتی هستم.

● چگونه با دانشنامه آشنا شدید؟

○ اواخر ۷۶ همراه با دوستم محمدجواد خاوری برای انجام کارهای اداری به تهران رفتیم تا مقدمات سفری مطالعاتی به داخل افغانستان را پیگیری کنیم که توسط دوست فرهنگ‌دوست‌مان آقای ابراهیم شریعتی در جریان فعالیت‌های دانشنامه قرار گرفتیم و به پیشنهاد ایشان قرار ملاقاتی با دکتر انوشه گذاشتیم. در همان دیدار اول، برخورد دوستانه



آقای انوشه ما را به کنجکاوای در فعالیت‌های ایشان واداشت. در هر زمان پروژه «ادب فارسی در افغانستان» را به شدت دنبال می‌کردند. انوشه مدخل‌هایی را که در مورد افغانستان فهرست کرده بودند نشان‌مان داد. در همان نگاه اولیه متوجه شدیم که مدخل‌های زیاده مانده و باید فهرست شود. بلافاصله به عنوان نمونه لیستی از مدخل‌ها نوشتیم و به آقای انوشه تذکر دادیم که از این‌گونه مدخل‌ها مانده و باید کار شود. ایشان با گشاده‌رویی و علاقه‌مندی استقبال کرد و از ما تقاضای همکاری نمودند. همین برخورد ساده، موجب همکاری ادامه‌دار ما با دانشنامه شد. در این همکاری، دوری مکانی و عدم ارتباط اداری و مشورت ما با دانشنامه بود. همین موضوع باعث می‌شد که ارتباط ما با دانشنامه اولاً یک ارتباط الزام‌آور و سیستماتیک نبوده و ما در جریان بسیاری از جزئیات کار قرار نگیریم و ثانیاً بسیاری از کارهای ما با آفت تکرار جایگزینی مواجه گردد. مثلاً بسیار اتفاق افتاده که ما روی مدخلی مدخل‌هایی کار کرده‌ایم، ولی وقتی این مقالات را فرستاده‌ایم، مشابه یا عین همان را دیگر همکاران در دانشنامه انجام داده بودند. مشکل دیگر در مسیر همکاری ما، فقدان امکانات جهت دسترسی به منابع بود. فقدان توان و امکانات باعث می‌شد که ما نتوانیم منابع مورد نیاز را تهیه کنیم و یا مستقیماً با عناصر و اشخاصی که باید به عنوان مدخل، شرح زندگی‌شان آورده می‌شد، ارتباط و تماس بگیریم. منابعی که دانشنامه برای کار جمع‌آوری کرده بود و منابع نسبتاً خوبی برای برابری هم بود، در دسترس ما قرار نداشت. با وجود این، تلاش ما برای این بود که بتوانیم سهم و نقشی در گستردگی و جامع شدن کار داشته باشیم و بیشترین فعالیت ما روی معاصرین و بخصوص عناصر فرهنگی فرهیخته و ادیبی بوده که در چند دهه اخیر در حوزه فرهنگی افغانستان تأثیر گذاشته‌اند.

● نقش شما مؤلفین افغانی در سیاست‌گذاری کلی دانشنامه، در گزینش مدخل‌ها و ویرایش چه اندازه بود؟

در این مورد سه موضوع جداگانه وجود دارد، یکی سیاست‌گذاری کلی دانشنامه، دوم ویرایش مقالات و سوم گزینش مدخل‌ها. من معتقدم اگر ایرادی در دانشنامه وجود دارد که حتماً وجود دارد، در نادیده گرفتن موضوع اول است. چون دانشنامه مربوط به افغانستان است، می‌باید برای جامع‌تر شدن کار، اول از همکاری جدی برنامه‌ریزی شده و مؤثر پژوهندگان افغانستانی بهره گرفته می‌شد و ثانیاً در برنامه‌ریزی و تعیین خطوط کلی و اساسی کار این پروژه، شورایی مرکب از پژوهندگان افغانستانی و کارشناسان و محققین شناخته شده ایرانی تشکیل می‌شد. در این صورت دانشنامه ادب فارسی افغانستان می‌توانست کار منحصر به فرد، بی‌نظیر و جامعی از آب درآید. اما در نظر نگرفتن این اصل موجب شده که این پروژه در عین بزرگی و اهمیت، با نواقص جدی و کاستی‌های زیادی ارائه و چاپ شود.

چهار نفر از مؤلفین افغانستانی هم که در دانشنامه کار کرده‌اند، نه براساس دعوت قبلی و برنامه‌ریزی شده، بلکه عمدتاً بر حسب اتفاق به همکاری پرداخته‌اند. این در حالی بود که همکاران هموطن از وجود همدیگر نه اطلاع داشتند و نه آشنایی یا یکدیگر. اگر همین چهار نفر هم ارتباط منظم و برنامه‌ریزی شده با همدیگر می‌داشتند، گستردگی و تأثیر کار بیشتر از این می‌بود. همین موضوع باعث شده بود که به صورت منفرد کار کرده و به گزینش مدخل‌ها و ارائه مقالات در دانشنامه بپردازند و این خود به خود مانع تأثیرگذاری آن‌ها در جریان سیاست‌گذاری کلی و تعیین خطوط اساسی و راهبردهای کلان دانشنامه می‌گردید.

و اما در مورد موضوع دوم، یعنی ویرایش مقالات، من فکر می‌کنم که یکی دیگر از موارد قابل تأمل و خرده‌گیری، همین موضوع است. به‌کارگیری ویراستار و یا ویراستاران افغانستانی در دانشنامه می‌توانست تأثیر و دقت این پروژه را دو چندان سازد. به‌کارگیری ساختار جمله‌سازی، رعایت رسم‌الخط و واژگان خاص دری رایج در افغانستان و سبک ویژه در ادبیات نوشتاری آن کشور، می‌توانست تأثیر ذهنی «افغانستانی بودن» دانشنامه را در مخاطب افغانستانی بیشتر و مورد پذیرش‌تر سازد. خواننده افغانستانی خارج از حوزه فرهنگی کنونی ایران، با مطالعه این دانشنامه خود را در فضای ادبیات نوشتاری افغانستان احساس نمی‌کند و چه بسا این حس برایش ایجاد می‌شود که این دانشنامه «درباره افغانستن» نوشته نشده، بلکه «برای افغانستن» نوشته و تدوین شده است!

سهم ما در این دانشنامه نوشتن مقالات و انتخاب مدخل‌ها بود. ویرایش، مقابله و ویراستن مقالات را ویراستاران خود دانشنامه انجام می‌دادند.

در مورد موضوع سوم، یعنی گزینش مدخل‌ها، مؤلفان افغانستانی اختیارات نامی داشتند. به همین دلیل بوده است که متأسفانه بی‌دقتی‌ها، علایق شخصی و سیاسی نیز در گزینش برخی از مدخل‌ها دخالت داده شده است. آوردن نام بعضی از عناصر سیاسی، بدون توجیه موجه و خارج از معیار مورد نظر دانشنامه (ممدوح بدون شاعران و ادیبان و تأثیرگذاری ژرف در تحولات اجتماعی-سیاسی و فرهنگی) از همین نمونه‌های اعمال سلیقه و علاقه است. مدخل قرار دادن آقای سیاف را می‌توان مثالی در همین نوع اعمال علایق سیاسی و گرایش‌های خاص دانست.

● چرا بعضی از شاعران و نویسندگان ایرانی و بعضی دیگر افغانستانی گفته شده‌اند؟

این سؤالی است که در ذهن ما هم خلجان دارد. ظاهراً سیاست کلی دانشنامه بر این بوده که بر کلیه شعرا، نویسندگان و محققینی که مربوط به سیصد سال اخیر تاریخ افغانستان می‌شده‌اند قید «افغانستانی» اطلاق کنند و مجموعه شعرا و مفاخری که متعلق به حوزه مشترک زبان و ادبیات فارسی و ملت بوده، به قید «ایرانی» بودن مقید نمایند!

این پرسش نقادانه را ما هم از آقای انوشه کردیم. توجیه ایشان این بود که مراد از «ایرانی بودن» این عناصر، حوزه فرهنگ و زبان ایرانی است نه «ملیت ایرانی». ولی با این حال، چون این دانشنامه مربوط به افغانستان است، آوردن پسوند ایرانی برای شعرا و مفاخر مدخل قرار گرفته در دانشنامه، مفهوم خاصی را بر خواننده القا می‌کند؛ مخصوصاً که تأکید بر افغانستانی بودن شعرا، نویسندگان و رجال معاصری که در دانشنامه مدخل قرار گرفته‌اند، مخاطب را بیشتر بر گرایش خاص و تأکید خاص تدوین‌کنندگان دانشنامه مبنی بر اصالت ایرانی قابل شدن به مفاخر تاریخی و فرهنگی توجه می‌دهد!

آقای انوشه تأکید بر این دارد که منظور از ایرانی خواندن شعرا و مفاخر گذشته در دانشنامه ناظر بر تفکیک مرز سیاسی امروزه که دو ملت هم‌فرهنگ را در دو جغرافیای سیاسی جداگانه قرار داده، نیست بلکه ایرانی بودن تعریف عامی است از فرهنگ و تمدن عظیمی که هر دو دولت فعلی را احتوا می‌بخشد. اما واقعیت این است که در دانشنامه‌ای که برای نمایاندن ادب و فرهنگ فارسی در افغانستان تدوین شده، چنان که گفته شده، به کار بردن پسوند «افغانستانی» برای معاصرین و «ایرانی» برای متقدمین ذهنیت‌آفرین و حساسیت‌برانگیز است.

من معتقدم محصور ساختن فرهنگ و زبان فارسی در جغرافیای سیاسی و منحصر نمودن آن به ملیتی خاص، از مباحث انحرافی، تعصب‌زا و گمراه‌کننده است. بحثی است که نه سود فرهنگی دارد و نه دستاوردی برای دو ملت هم‌کیش و هم‌زبان و هم‌فرهنگ می‌آورد و نه هم حقیقتی را ثابت می‌کند. زبان و فرهنگ فارسی میراث مشترک و پُرافشخاری است که متعلق به انسان‌ها و خانواده این دو مرز سیاسی می‌باشد، نه متعلق به خاک و حصار جغرافیایی ساخته شده توسط بانیان و پاداران سیاسی!

**در دانشنامه‌ای که برای نمایاندن بنیاد اندیشه**

**ادب و فرهنگ فارسی در افغانستان**

**تدوین شده، چنان**

**که گفته شده، به کار بردن**

**پسوند «افغانستانی» برای معاصرین**

**و «ایرانی» برای متقدمین ذهنیت‌آفرین**

**و حساسیت‌برانگیز است.**





مگر می شود گفت که چون حنظله بادغیسی اولین شاعر زبان فارسی است، پس شعر فارسی فقط از آن مرز سیاسی امروز افغانستان است و صاحب امتیاز آن انسان های محصور در این مرز هستند؟ و یا می توان دعوا کرد که چون خاستگاه زبان فارسی بلخ است و بلخ امروزه یکی از ولایات افغانستان می باشد، پس مالک زبان فارسی ساکنان جغرافیایی کنونی افغانستان هستند؟ اصولاً برای میراث مشترک مالک تر اشیدن امر بهبودی است.

فرهنگ و زبان فارسی متعلق به تمامی اعضای خانواده فارسی زبانان است و همه سهم برابر و حق مساوی از این میراث می برند. به همان میزان که حوزه جغرافیایی ایران کنونی در پرورش و پردازش این میراث نقش داشته، بستر جغرافیایی افغانستان کنونی نیز در تولید و تکثیر این مفاخر و میراث ما سهم و نقش داشته است. محصور ساختن این خانواده و منحصر ساختن این میراث در مرز سیاسی و ملیت های ساخته شده جدید، یک بحث سیاسی با هدف سیاسی می تواند باشد که نتیجه ای جز بیگانگی این دو خانواده و مثله شدن این میراث بزرگ و دیرینه، ندارد.

● چه شناختی از مؤلفین ایرانی دارید؟ آن ها چقدر افغانستان شناس هستند؟

○ متأسفانه شناخت دقیقی ندارم. تا آن جا که مستقیماً ارتباط داشته ام، آن ها را جوان های سخت کوش و پرحوصله ای یافته ام که زحمات زیادی کشیده اند. آثار دیگری از آن ها در مورد افغانستان نخوانده و ندیده ام ولی در دانشنامه آقای دکتر انوشه منابع نسبتاً غنی و پرباری را برای مطالعه و استفاده این محققین فراهم ساخته بود. علاوه بر این، تجربه آن ها در دایرة المعارف نویسی نیز قابل قدر و تحسین است.

● دآوری نهایی تان درباره دانشنامه چیست؟

○ من فکر می کنم تدوین دانشنامه از چند جهت کاری بسیار بزرگ و پردرند است. اول آن که این کار در شرایطی صورت می گیرد که بیست سال است جامعه افغانستان در آتش جنگ می سوزد و تمامی مشقات فرهنگی و علمی آن در معرض نابودی قرار گرفته است. تقریباً همه دانشمندان و اهل اندیشه، فرهنگ و هنر آن آواره و سرگردان دیار غربت شده اند. تمامی امکانات و اراده ها برای نابودی این جامعه سوق داده می شود. دورنمای تاریکی از یأس و رکود در زندگی مردم این کشور دیده می شود. هیچ امید بالنده و حرکت تابنده ای در حوزه فرهنگی و ادبیان پیشه فرهنگیان این کشور در داخل وجود ندارد. یک نسل دور از وطن و دور از برزخی از سرنوشتی گنگ پرورش یافته است.

در چنین شرایط و فضایی، طرح و انجام کار سترگی چون دانشنامه ادب فارسی در افغانستان اقدام بی نظیر و حرکت دلسوزانه ای است. حرکتی که می تواند لیخندی از شادی و امید را بر لبان خسته و گونه های گرد گرفته اهالی صبور فرهنگ افغانستان بنشانند.

دومین اهمیت فراموش نشدنی این کار در این است که همت و صمیمیت دوستان ایرانی مان موجب طرح و اجرای این پروژه گردیده است. همان طوری که می دانید، متأسفانه جامعه ایرانی علی رغم مشترکات فرهنگی در هم خانوادگی تاریخی با جامعه افغانستان، به علت وجود مرز سیاسی و حاکمیت های متفاوت، بیگانگی و جدایی اندیشی محسوسی نسبت به پاره جدا افتاده خانواده فرهنگی خود، در آن سوی مرز دارند. دردناک تر از این، حساسیت های سیاسی و اجتماعی نسبتاً گسترده ای است که به تدریج در میان عامه مردم ایران علیه جماعت

«افغانی» بروز کرده است.

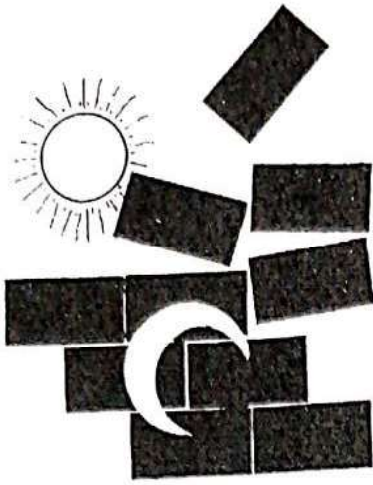
تحولات بیست ساله اخیر نقش سیاسی ایران را در افغانستان ساخت، ولی این، موجب نشده که در حوزه کار فرهنگی و خویشتاوندی اجتماعی، گام مؤثری برداشته شود. نمی خواهم مباحث سیاسی شوم. ولی تذکر این نکته بسیار ضروری است که درک کنیم سیاست گذاران ایران در بیست سال اخیر، علی رغم کلان پول و امکانات در امور سیاسی مربوط به افغانستان، از آن نگاه فرهنگی به افغانستان نداشته اند و در حوزه فرهنگی بهای لازم نپرداخته و حرکت جدی و مؤثر انجام نداده اند. طبعاً نتوانسته اند مؤثریت تأثیر عمیقی در افغانستان باقی بگذارند. درست به همین دلایل است که کار تدوین دانشنامه می تواند تنها حرکت مهم، تأثیرگذار و قابل توجه سوی ایران برای افغانستان و مردم آن به شمار آید، امری که می باید با مدد مناسب سیاست ها و حرکت های جدید سیاست گذاران رسمی قرار بگیرد.

علاوه بر این، سومین اهمیت دانشنامه از این جهت برای ما قابل توجه می نماید که آن را با کارهای انجام شده در طول سال های گذشته در مورد افغانستان از سوی جامعه فرهنگی ایران و یاسام مجامع مقایسه کنیم. بدون شک دانشنامه از لحاظ نوع کار، حجم تخصصی بودن موضوع، نمونه بی نظیری در میان کارهای انجام شده در مورد افغانستان در ایران به شمار می آید. من مشابه و نظیر چنین کاری با چنین کیفیت و کمیت در ایران سراغ ندارم. در مراکز خارج از ایران چنین کاری صورت نگرفته است.

با همه این احوال، دانشنامه را نیز همانند بسیاری از کارهای مهم دیگر، خالی از نقص نمی توان قلمداد کرد. کاستی های مشهود و نایب شمارشی در این کار وجود دارد که خوشبختانه قابل جبران نیز هست. مهمترین کاستی این کار، جامع نبودن آن است. این موضوع به ویژه در مورد محققین، شعرا و نویسندگان و رجال مهم فرهنگی معاصر نمایان است. مدخل های زیاد و قابل قدری مانده که در صورت گنجاندن آن ها در دانشنامه، غنای این کار افزون تر می شد. من فکر می کنم عامل اصلی این کاستی برمی گردد به همان موضوعی که قبلاً عرض کردم، یعنی بهره نرفتن کافی از همکاری، مشاورت و نظریات محققین افغانستانی. از این که بگذریم، تعجیل در کار موجب کم دقتی در تصحیح و غلط گیری و مقابله نیز شده است. امری که در عین قابل اغماض بوده، کیفیت و زیبایی کار خللی وارد ساخته است.

● و سخن آخر...

○ حرف آخر را فقط بزرگان می زنند، نه آدمهای بی بضاعتی مثل بنده ولی نکته ای که در پایان این مصاحبه می شود اضافه کرد، چنان امیدواری است. اول این که دانشنامه آغاز خوبی برای تعمیق ارتباط و تعامل فرهنگی دو ملت هم فرهنگ و هم زبان باشد. دوم آن که امیدوارم این کار، در دسترس فرهیختگان هموطنم قرار گرفته و به خوبی منعکس گردد. سوم آن که امیدوارم دانشنامه، چنان که دکتر انوشه قول داده به زودی تجدید چاپ گردد تا کم و کاستی های آن جبران شود و کاری از آب درآید که قابل تحسین برای همه جامعه فرهنگی افغانستان باشد. ماندگار در حوزه ادبیات فارسی این کشور گردد. چهارم آن که خسته نباشید می گویم به دکتر انوشه، خانم دانشمندش دکتر رسولی و همه همکاران سختکوش و عبورشان در مؤسسه دانشنامه ادب فارسی «دشمنان درد نکند».



## خدمتی در اقلیم فرهنگ و ادب

حجة الاسلام دکتر محمد امین احمدی

مواردی که برشمردم، مزیت‌های این دانشنامه است و نشان‌دهنده اهمیت و ضرورت آن. اما در کنار آن، نقایصی نیز به چشم می‌خورد که تذکر آن‌ها شاید در اصلاح و تکمیل آن مفید افتد.

۱- برای بنده روشن نیست به چه دلیل بعضی بزرگانی از اهل فکر این سرزمین که در عرصه ادبیات عرب، ریاضیات، علوم طبیعی، منطق، فلسفه، کلام، فقه و اصول تحقیق کرده‌اند و آثار اندیشه‌سازی به وجود آورده‌اند، از قلم افتاده‌اند. اگر بگوییم این دانشنامه تذکر و شرح حال شاعران، روزنامه‌نگاران، داستان‌نویسان و دبیران و استطراداً ممدوحان - یعنی دولتمردان و سیاستمداران - است موارد نقض می‌توان برای آن پیدا کرد. مثلاً می‌توان به ابو عبید جوزجانی (فقیه، حکیم و دانشمند ایرانی) و اصیل‌الدین دشتکی (نویسنده ایرانی) اشاره کرد که در دانشنامه شرح حالی از آن‌ها آمده است، بدون اینکه در یکی از گروه‌های یاد شده بگنجانند. اما بزرگانی از اهل فکر که از قلم افتاده‌اند - بر حسب جست‌وجوی نگارنده - عبارتند از ابوریحان بیرونی، ابوعلی حسین بن سینای بلخی (البته او مانند بسیاری از اهل فکر مانند مولوی میراث مشترک است) سعدالدین تفتازانی، فخرالدین رازی - که اهل هرات بوده و در علم کلام و معقولات سرآمد عصر خود بوده - علامه مدرس افغانی صاحب تألیفات مهم در زمینه ادبیات عرب و...

۲- در این دانشنامه در همان حوزه اصلی‌اش نیز چهره‌های بنیادین از قلم افتاده است و از پاره‌ای از جراید، ذکری به میان نیامده است. از باب مثال از میان اصحاب قلم می‌توان سرور جويا (مدیر نشریه انیس پس از خود محی‌الدین انیس و از نویسندگان دایرةالمعارف آریانا) را نام برد که به تکرار در مقالات دیگر دانشنامه از وی و آثارش نام برده می‌شود و حتی به نقل از او، مطالبی بیان می‌شود؛ اما با این حال مدخلی در شرح حال خود وی وجود ندارد. همچنین از علی اصغر شعاع که مقالات زیادی در دایرةالمعارف آریانا نوشته و مدتی سرپرست آن بوده چیزی گفته نشده است. در مورد مطبوعات، از جریده «پیام» که به مدیریت آیه الله سیدسرور واعظ در کابل منتشر می‌شد، ذکری به میان نیامده است. این کمبود و نقصان در مورد شخصیت‌ها و مطبوعات متعلق به جامعه شیعه و هزاره افغانستان - علی‌رغم تلاشی که شده است - نمایانگر است.

۳- آخرین نکته‌ای که به ذهنم می‌رسد، این است که در این دانشنامه

اطهار نظر درباره کتاب وزین «دانشنامه ادب فارسی» علی‌الخصوص جلد سوم آن برای این جانب - که نه مهارتی در دانشنامه‌نویسی دارد و نه ذوقی در هنر و ادب - کاری است بس دشوار. اما نظر به این که احترام فراوانی برای تلاش دست‌اندرکاران این دانشنامه قایلیم، نکاتی را به نشانه سپاس یادآوری می‌کنم؛ چرا که این بزرگواران با کار خود مشعلی از فرهنگ و ادب کشور ما را در این فضای تاریک و ظلمانی برافروخته‌اند. به نظر نگارنده، این دانشنامه از جهاتی که ذیلاً بیان می‌شود، خدمتی به فرهنگ و میراث مشترک ایران و افغانستان به حساب می‌آید و بالتبع فوایدی در بر خواهد داشت.

۱- این دانشنامه به لحاظ تخصصی بودنش، اطلاعات متنوع و گسترده‌ای را در اختیار خواننده در عرصه ادب می‌گذارد.

۲- به لحاظ نشر، بسیار روان و آسان‌یاب است.

۳- این دانشنامه بی‌نظیر است، یعنی اولین دانشنامه تخصصی ادب فارسی در افغانستان است.

۴- این دانشنامه خلأ زمانی بعد از آریانا دایرةالمعارف را پُر می‌کند، چون اکنون سال‌هاست که از انتشار آریانا می‌گذرد و هیچ دانشنامه‌ای بعد از آن تدوین نشده است که شامل دوره زمانی بعد از آریانا شود.

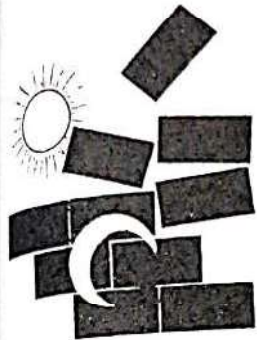
۵- این دانشنامه، ادب فارسی در افغانستان را به طور نسبتاً جامع معرفی می‌کند؛ یعنی به همه گرایش‌های مذهبی، سیاسی و گروه‌های قومی می‌پردازد.

۶- این دانشنامه فرهنگ و ادب فارسی افغانستان را به مردم علی‌الخصوص اهل فرهنگ ایران - معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که میراث مشترک دو ملت اگر نگوییم بی‌نظیر است، دست کم، کم‌نظیر است.

۷- این دانشنامه خدمت به فرهنگ و ادب فارسی در ایران نیز است، چون در حقیقت بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ خود را معرفی می‌کند.

۸- این دانشنامه به ملت افغانستان و فرهیختگان آن، که از هر قوم و نژادی می‌باشند، نشان می‌دهد که ایران و افغانستان به لحاظ فرهنگی همزادند و ملت افغانستان بیشترین پیوند فرهنگی و میراث مشترک را با مردم ایران دارد و این ایجاب می‌کند در بینش تعصب‌آلود، تخریبی و تبعیض‌آمیز که خود را به طور پیوسته در دستگاه‌های فرهنگی، نشراتی و سیاسی افغانستان نشان داده‌اند، تجدید نظر شود.





## □ چند اشارت

□ حسین فخری

تسویق دست داد و دانشنامهٔ ادب فارسی ویژهٔ افغانستان را مرور مختصری کردم که به حق کاری است عظیم و سترگ و به‌جاست از آقای حسن انوشه و گروه مؤلفان، ممتون و سپاسگزار باشیم.

چون امکان تجدید چاپ آن در آینده محتمل است، لذا پیشنهادهای زیرین را خدمت تقدیم می‌کنم:

○ با وجود سعهٔ صدی که صورت گرفته و بزرگانی مانند سنایی غزنوی، مولانا جلال‌الدین بلخی و سیدجمال‌الدین افغانی زندگینامه‌شان در دانشنامه ثبت و تسجیل شده و پیشرفت خوبی صورت گرفته و لازم است که ادامه یابد، اما در جملهٔ فرهنگیان معاصر، زندگینامهٔ سرور جویا، رزاق مأمون، خالد نویسا و غیره دبه؛ نمی‌شود.

در جملهٔ مجلات می‌توان نقد و آرمان، تعاون و صدف را هم معرفی و ثبت کرد.

○ از معاصران اگر عکسی هم چاپ شود، بهتر است.  
○ علائق گوناگون سبب شده که عدهٔ معدودی بدون این که حتی یک اثر داشته و یا مصدر خدمتی گردیده باشند، در دانشنامه راه یابند. در مواردی هم بزرگنمایی‌ها و کوتاه‌قلمی‌ها راه یافته و توازن رعایت نشده است.

○ پیرامون زندگینامهٔ خودم این موارد اصلاح یا تزئید گردد: من از سال ۱۳۶۷ شمسی تا حمل ۱۳۷۲ معاون دادستان کل کشور بوده‌ام، نه از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۷۱. مجموعهٔ داستانی من «گرگ‌ها و دهکده» نام دارد، نه «گرگها و دهکده‌ها».

از کتاب داستان‌ها و دیدگاه‌ها و مقالات و ارزیابی‌ها و حتی جملات آن در مقالهٔ «داستان‌نویسی در افغانستان» (ص ۳۸۲) دانشنامه و در موارد دیگری استفاده فراوان شده، اما در جملهٔ ماخذ و منابع، نام آن ذکر نشده است.

لطفاً در چاپ بعدی، کتاب مستقل سفرنامه‌هایم یعنی «از شکار لحظه‌ها تا روایت قلم» که از قلم افتاده و رمان تازهٔ «شوکران در سانگین سرخ» را هم در جمله آثارم ذکر کنید. بررسی باریک‌بینانهٔ دانشنامه مجال بیشتری می‌طلبد و در فرجام، مراتب امتنان مرا بپذیرید. خداحافظ.

نویسندگان و شاعران سده‌های گذشته «ایرانی» محسوب می‌شوند. این «صفت» ممکن است برای نویسنده و خوانندهٔ ایرانی وجه صحیحی داشته باشد، اما از آنجایی که بخش عمدهٔ مخاطبان این دانشنامه خود افغان‌ها می‌باشند، استعمال این صفت نقض غرض خواهد بود، چون غرض عمده از این اثر، تدوین و معرفی پیشینهٔ فرهنگی افغانستان و تکیه به میراث مشترک دو کشور ایران و افغانستان است. چنین امری می‌طلبید که این اثر حتی‌المقدور بر نکته‌های حساسیت‌برانگیز تکیه نکنند. افزون بر این، کاربرد این صفت برای غالب این نویسندگان و شاعران با چند اشکال فنی مواجه است:

اول این‌که کاربرد چنین صفتی برای تعیین ملیت نویسندگان سده‌های گذشته مغالطه‌ای بیش نیست چون ملیت اساساً یک پدیدهٔ جدید است و تسری دادن آن به گذشته‌ها وجهی ندارد.

دوم این‌که اگر مراد تعیین ملیت نویسنده نباشد بلکه به این اعتبار باشد که ایران کنونی با همین نام در گذشته (علی‌الخصوص بعد از اسلام تا دو قرن اخیر) مرکز امپراطوری وسیعی بوده که شامل افغانستان کنونی نیز می‌شده است، برخلاف واقعیت تاریخی است. البته دورهٔ صفویه را می‌توان استثنا کرد که در آن دوره بخشی از افغانستان جزو قلمرو صفویه بوده است.

سوم اینکه اگر مراد از ایران و ایرانی فرهنگ و تمدنی و یا فومی به همین نام باشد که از قلمرو ایران کنونی فراتر می‌رود و در تاریخ به همین نام شناخته شده و اکنون نیز مورد اتفاق همه، این قلمرو تمدنی نیست، نیز محل مناقشهٔ بسیار است، شاهد بر آن، آثار مکتوب نویسندگان افغانستانی است که با چه درستی و شداد غلاظ این نویسندگان را افغانی و خراسانی - نه ایرانی - می‌نامند و ایرانی بودن آن‌ها را نفی می‌کنند. به نظر می‌آید در این مورد نویسندگان دانشنامه در قالب نگرشی سنتی و قالبی برآمده از تبلیغات ایدئولوژیک دولت‌های ملی مدرن - که در صدند برای خودشان پیشینه و هویت فرهنگی هرچه فراگیرتر و گسترده‌تر معرفی کنند - گرفتار آمده و نتوانسته‌اند به اصطلاح ساختارشکنی کنند. این تعلق خاطر و دلبستگی در هر دو سوی این دو واحد سیاسی - ایران و افغانستان - و بسیاری از کشورهای دیگر دیده می‌شود. بنابراین از این جهت نیز ساحت دانشنامه نتوانسته است از این نزاع همیشگی فراتر برود.



## □ به نیت اصلاح و تکمیل

□ محمدکاظم کاظمی

پیش از همه باید گفت که صرف وجود این دانشنامه، یک ارزش بزرگ است. ما نباید فقط شکل موجود آن را با آنچه می توانست باشد بسنجیم، بلکه باید این وجود را با عدم آن که پیش از این بود، مقایسه کنیم و آنگاه دریابیم که با چه کار بزرگی روبه روییم.

دانشنامه از دو بُعد ارزش دارد، یکی بُعد پژوهشی و اطلاع رسانی آن که بسی عظیم است و دیگر تأثیر غیرمستقیم آن یعنی ایجاد همدلی بیشتر میان اهالی ادب و فرهنگ دو سرزمین ایران و افغانستان. این تأثیر غیرمستقیم شاید از جهاتی، مهم تر از جنبه اطلاع رسانی کتاب باشد. بدین ترتیب، اهالی ادب افغانستان بالاخره می بینند که دوستان ایرانی موجودیت زبان و ادب فارسی در افغانستان را که تقریباً در ایران انکار، و یا اقل فراموش شده بود رسماً پذیرفته اند و اهالی ادب ایران نیز که گاه حتی در فارسی دانی ما مردم تردید داشتند، کم کم واقعیت هایی پنهان نگاه داشته شده را پیش چشم خود می بینند.

ولی دو عامل باعث شده که تلاش دوستان در هر دو بُعد کم ثمر بماند. در بُعد اطلاع رسانی بعضی کم وقتی ها که در دانشنامه دیده می شود به اعتبار علمی کتاب خدشه می زند و در بُعد ایجاد همدلی و رفع سوء تفاهم ها، همین مسأله بحث انگیز مقید ساختن افراد به ایرانی و افغانستانی در دانشنامه تقریباً کار را بی اثر کرده است. توجیه قضیه هرچه باشد، در این نتیجه فرقی نمی کند که مردم افغانستان و ایران آن «ایرانی» را ایران کنونی می پندارند و با همان پندارهای موجود و نهادینه شده با این قضیه طرف می شوند. به راستی وقتی بر روی جلد کتاب، یک عنوان کلی آمده، دیگر چه لزومی داشت که در کنار هر اسم، باز هم عنوانی دیگر ذکر شود که مثلاً فلانی شاعر ایرانی و فلانی شاعر افغانستانی.

همان کلمه شاعر و یا نویسنده و یا هرچه از این قبیل، کافی نبود؟ من به این قسمت فقط به همین اشاره ای که شد بسنده می کنم چون دوستان دیگر هم گفته اند. می روم به سر وقت بعضی مدخل ها تا نمونه هایی از اشتباهات و اطلاعات نادرست را هم ذکر کنم. البته باید یادآوری کرد که من فقط به چند تن از شاعران و نویسندگان که باری اطلاعاتی نسبت به آن ها داشته ام بسنده می کنم و آنچه می نویسم، فقط با مرور حدود پنجاه تا شصت مدخل فراهم آمده و نه بیشتر.

۱- آرزو، عبدالغفور: از متن چنین تلقی می شود که پرویز آرزو برادر عبدالغفور آرزوست، در حالی که به راستی چنین نیست. این اشتباه

از عنوان کتاب «چهار شاعر، چهار برادر» ناشی شده است.

۲- ادبیات مقاومت در افغانستان: در صفحه ۶۵ دانشنامه، آقای «محمدآصف فکرت» (متولد ۱۳۲۵) «شاعر جوان» نامیده شده است. احتمالاً نویسنده محترم مقاله، «محمدآصف رحمانی» را منظور داشته است. در همین صفحه به جای «سوگندنامه بلخ»، «سوگندنامه بلخ» ضبط شده است. در صفحه ۶۹ و ذیل همین مدخل، گفته شده که کتاب «عبور از هلمند» به چاپ رسیده، که چنین نیست. این کتاب هنوز زیر چاپ است و احتمالاً در همان جا مفقود شده است. باز در همین صفحه گفته شده که کتاب «در پگاه بلخاب» خاطرات مجاهدین استان «بلخ» را در خود دارد و این اشتباه است، چون «بلخاب» با بلخ فرق دارد و از متعلقات استان جوزجان است.

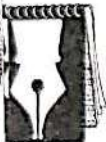
۳- اسیر، محمدعبدالحمید قندی آغا: سال وفات ایشان ذکر نشده و چنین وانمود می شود که مرحوم قندی آغا تاکنون در قید حیات است. در همان صفحه، از تحلیل اشعار قاضی المعانی نام برده شده که در واقع منظور، کتاب «کلید عرفان» بوده که «شرح ابیات غامض ابوالمعانی بیدل» است. کلمه «قاصض» هم احتمالاً به نمونه خوانی بر می گردد.

۴- اصیل یوسفی، محمدرفعی: اسامی مرحوم استاد مشعل، «مشعل» تایپ شده است.

۵- بشیر، علی اصغر: سال وفات ایشان ذکر نشده و چنین برداشت می شود که مرحوم بشیر در قید حیات است. (این مدخل می توانست بسیار مفصل تر از این باشد با توجه به شخصیت والای علمی و ادبی مرحوم بشیر.)

۶- بلخی، سید میرزا حسین: گفته شده که او در چاپ مجموعه سوم داستان های نویسندگان مهاجر به نام «سال های برزخ و باد» با حامدی همکاری کرد و مجموعه داستانی برای نوجوانان به نام «دوستی از شهر دور» نیز به چاپ رسانده است. واقعیت این است که «سال های برزخ و باد» مجموعه ای است انفرادی و آن هم از سیداسحاق شجاعی و ربطی به آقای بلخی ندارد. کتابی که آقای بلخی یا حامدی گردآوری کرده و نیز «دوستی از شهر دور» هنوز از چاپ بیرون نیامده است.

۷- بلخی، سید محمد اسماعیل: کلمه «زنبیل»، «ذنبیل» تایپ شده است. (این مدخل هم می توانست مفصل تر باشد.)





۸- **خالده فروغ**: نخست این که باید به صورت «فروغ، خالده» و در حرف «ف» می‌آمد. گذشته از آن، از کتاب «قیام میترا»ی او که در سال ۱۳۷۴ در کابل چاپ شده، ذکری نشده است.

۹- **خاوری، محمدجواد**: گفته شده که کتاب «سنگ ملامت» او در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی مشهد چاپ شد، در حالی که محل چاپ این کتاب، حوزه هنری تهران بوده است.

۱۰- **سیاف، عبدالرسول**: در این مدخل، کلمه «سبحان وائل» به صورت «سبحان وائل» تایپ شده است.

۱۱- **شعر نو در افغانستان**: در صفحه ۵۸۳ سخن از «بشیر هروی» رفته با عنوان یک شاعر نوپرداز مهاجر که ما کسی با این مشخصات نداشته‌ایم. اگر منظور «علی اصغر بشیر هروی» باشد که ایشان نویسنده، محقق، منجم و روزنامه‌نگاری توانا بود، و پیشتر هم نامش ذکر شد، ولی از شاعران مهاجر به شمار نمی‌رفت. در همین مدخل، مجموعه شعرهایی همچون «خاکستر صدا» و «پیاده آمده بودم...» با عنوان کتاب‌هایی که «به شعر نو نیز پرداخته‌اند» نام برده شده‌اند، در حالی که در آن‌ها شعر نو نمی‌توان یافت. عجیب‌تر از این، در جایی، از «شاعران جوان‌تر که به شعر نو پرداخته‌اند و هنوز مجموعه شعری از خود به چاپ نرسانده‌اند» نام برده شده و در این میان، اسم بعضی از شاعران و نویسندگان میانسال و پیشکسوت ذکر شده است، همچون مرحوم علی اصغر بشیر (متولد ۱۲۹۴ و متوفی ۱۳۶۲)، ناصر امیری (متولد ۱۳۲۵)، محمدآصف فکرت (متولد ۱۳۲۵) و محمدعادل بیرنگ (متولد ۱۳۳۰). همچنین «ثریا واحدی» به صورت «ثریا اوحدی» تایپ شده است. اسم «جوالی» هم به چشم می‌خورد که معلوم نیست چه کسی است و احتمالاً اسم مستعار شاعری باشد.

۱۲- **ضیا قاری زاده**: این شاعر دو بار معرفی شده است. بار دیگر، ذیل مدخل «قاری زاده، ضیا» است.

۱۳- **عاصی، عبدالقهار**: گفته شده که او بر اثر برخورد موشک به خانه‌اش کشته شد، در حالی که این واقعه نه در خانه‌اش و در سطح شهر رخ داده است. البته این مسأله‌ای فرعی است، ولی به خاطر اهمیتی که عاصی در شعر امروز ما دارد، ذکر آن لازم بود. از این گذشته، این مدخل هم بسیار مختصر است.

۱۴- **عظیمی، محمدظاهر**: در این مدخل، عبارت «انجمن شورای مهاجران آمده» که شکل صحیح آن، «انجمن اسلامی شعرای مهاجر افغانستان» بوده است.

۱۵- **قاسمی، حیدر**: از تحصیلات او در زاهدان، سناری، مشهد، تهران و بالاخره دریافت دانشنامه دکترای سخن رفته که لااقل فترهٔ اخیر آن واقعیت ندارد.

۱۶- **کاظمی، محمدکاظم**: گفته شده «وی از ۱۳۷۴ ش مسؤول گروه هنر و ادبیات روزنامهٔ قدس بوده است.» که دقیق نیست. این مسؤولیت در حد عضویت در این گروه و مسؤولیت یک صفحه در یک مقطع زمانی بوده است. همچنین اسم کتاب «پیاده آمده بودم...» به صورت «پیاده آمده بودم پیاده خواهم رفت» ذکر شده و سال چاپ آن هم ۱۳۷۰ آمده که باید ۱۳۷۱ می‌بود.

۱۷- **کفاش، ناصر**: او کتاب دیگری هم دارد با عنوان «خط ابریشم» که ذکری از آن نیست.

۱۸- **محقق، غفار**: از متن چنین استنباط می‌شود که «شرح رباعیات بیدل» تألیف ایشان است، در حالی که آن، کتابی است از مرحوم

«فندی آغا» که به وسیلهٔ آقای محقق صرفاً تحریر یافته است.

۱۹- **مزاری، عبدالعلی**: گفته شده که ایشان برای گفت‌وگو با مؤلف به «چاریکار» رفت، که مؤلف محترم احتمالاً «چهارآسیاب» را مرصع داشته است.

۲۰- **مظفری، سیدابوطالب**: گفته شده که «در ۱۳۷۱ همزمان با بنیاد دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی...» در حالی که این دفتر در سال ۱۳۶۹ شروع به کار کرد و از ۱۳۷۰ عملاً رسمیت یافت. چنین اشتباهی در مورد تاریخ تشکیل این دفتر و بنیادگذاران آن، چندین بار در دانشنامه رخ داده است. در همین مدخل، سال انتشار «سوگنامهٔ بلخ» یک سال پیش از ۱۳۷۱ و باری دیگر ۱۳۷۲ ذکر شده که البته دومی درست است.

۲۱- **واصف باختری**: اسم ایشان نیز باید به صورت «واصف باختری» و در حرف «ب» می‌آمد. در ضمن از چند کتاب اخیر این شاعر همانند «دیباچه‌ای در فرجام» و «تا شهر چندضلعی آزادی» که در سال‌های اخیر در پاکستان چاپ شده، ذکری نشده است. این مدخل نیز مختصر است، با آن که شاعرش از ارکان شعر امروز افغانستان است.

۲۲- **واعظی، حمزه**: گفته شده که او «در ۱۳۷۱ ش با همکاری تنی چند از دوستان هم‌میهن خود، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان را بنیاد نهاد» در حالی که دفتر -همچنان که گفته شد- یکی دو سال پیش از این تاریخ، تشکیل یافته بود و آقای واعظی در آن سال بدان پیوست.

از یاد نبریم که بعضی کسان از قلم افتاده‌اند، بعضی بسیار مختصر معرفی شده‌اند و بعضی نیز با توجه به سطح کار آنان، حضورشان در این دانشنامه موجه نیست، یا لااقل چنان تفصیلی را ایجاب نمی‌کرد.

همچنان که گفته شد، من با مرور صرفاً حدود ۵۰ مدخل، این موارد را یافته‌ام و چه بسا چیزها که دربارهٔ همین کسان، از چشم من نیز پنهان مانده است. اگر بتوانیم برای کل کتاب به همین شکل قیاس بگیریم، احتمالاً حجم قابل‌توجهی از اشتباهات در آن نهفته است. به نظر می‌رسد بخشی از این‌ها طبیعی است و ناشی از کمبود مدارک. همچنان بخشی از اطلاعات، به کمک گفت‌وگو با افراد و یا دست‌نوشتهٔ خود آنان فراهم آمده که گاه با اغراق‌هایی از سوی صاحب اثر همراه بوده و مؤلفین محترم نیز لاجرم آن سخنان یا دست‌نوشته‌ها را معتبر دانسته‌اند. ولی قسمت اعظم این‌ها با سهم‌گیری بیشتر ادبا و محققین کشور ما در این کار، و یا لااقل مرور پیش از چاپ دانشنامه توسط چند تن از آنان قابل رفع بود.

البته این را هم بگویم که ما مردم در مقام همکاری، غالباً عذر و بهانه می‌آوریم و در مقام نقد، بدبینانه شمشیر به کف می‌گیریم. به راستی چنان تن از هموطنان ما حاضر خواهند شد دانشنامه را به نیت اصلاح و تکمیل در چاپ بعدی، مرور کنند و کم‌وکاست‌های آن را یادآور شوند؟ من بسیار خوشبین نیستم. در چاپ بعدی -که امیدواریم صورت پذیرد- باز هم احتمالاً ماییم و انبوهی از گله و شکایت و انتقاد که می‌توانیم هم‌اکنون مطرح کنیم، ولی نمی‌کنیم و می‌گذاریم برای آن وقت که کار از کار گذشته باشد.



توریا طایفه  
را مستقر  
مهرمان با  
نزد در سال  
اشتیاقی  
دانشگاه  
یک بار  
ت  
ساختاری  
بین شاعر  
«که در  
شکل نیز  
ست  
آری تنی  
نستان را  
ایش از  
ست

مختصر  
ن در این  
ن موارد  
پنهان  
گیریم  
به نظر  
مچنان  
رد آنان  
مؤلفین  
ولی  
و این  
ن قابل  
بهبانه  
چند  
لاح و  
چونند؟  
نبرد  
انیم  
کار از

# تآتر در افغانستان

برگرفته از دانشنامه ادب فارسی ویژه افغانستان

□ م. اسماعیل پور

تآتر در افغانستان (te.âtr.af.qâ.nes.tân)، پیشینه تآتر در افغانستان نیز به اسطوره می‌رسد. افزون بر پاره‌ای آیین‌های مذهبی - بیشتر بودایی - سنت‌هایی مانند قصه‌خوانی، نقالی، تمثیل و اجرای نمایش‌های مضحک نخستین جلوه‌های شناخته نمایش در افغانستان بودند. معرکه‌های «سادو» - قصه‌گویان و شاعرانی خوش‌سخن در کابل قدیم که مدیحه‌سرایی می‌کردند، قصه‌هایی چون لیلی و مجنون، امیر حمزه و... را در میان کوچه و بازار با حرکات سر و دست و بدن تمثیل می‌کردند. باگانه افسانه‌های کریم‌خان درانی، و امق و عذرا و جنگ‌نامه‌ها را همراه با نوازندگی دسته‌های موسیقی روایت می‌کردند - و دسته‌روی نمایش‌های کارناوالی «ساین»‌ها که با سیمایچه‌ها و جامه‌های عجیب و غریب در مراسم گوناگون یا عروسی‌ها شرکت می‌کردند یا تنها با حرکات مضحک و گفتار طنزآمیز مردم را می‌خندانند، نمونه‌هایی از این سنت‌ها بودند. در سده سیزدهم هجری سنت تمثیل به دربار نیز راه یافته بود. فقیر احمد (۱۲۸۲ ش) که بعدها مجلس آرا لقب یافت، تمثیل ساز شناخته دربار امیر شیرعلی خان (۱۸۶۳ - ۱۸۷۹ م / ۱۲۴۲ - ۱۲۸۵ ش) بود. وی رویدادهای تاریخی و گاه داستان‌های ملی را همراه با اشعاری رزمی که بدان‌ها می‌افزود، با تمثیل باز می‌گفت. تآتر به شکل امروزی آن در افغانستان همزمان با استقلال کشور آغاز شد و در دو شهر کابل و هرات پدید آمد. صلاح‌الدین سلجوقی (۱۳۱۲ ق / ۱۳۴۹ ش) را که در هرات زاده شد، بنیادگذار تآتر در هرات (۱۳۰۰ ش) و کابل گفته‌اند. وی افزون بر منصب‌های سیاسی، مانند وکالت مجلس شورایی ملی و سفیری افغانستان در چند کشور، در کارهای فرهنگی نیز دست داشت و به منابعی در وزارت معارف و دارالتحریر شاهی رسید. عبدالرحمان پژواک، محمد عثمان صدیقی، عبدالرشید لطیفی، عبدالغفور برشنا، احمدعلی کهزاد، علی احمد نعیمی و محمد سرور گویا از جوانان روشنفکری بودند که به یاری و تشویق هم او به مطبوعات راه یافتند و هر یک در رشد تآتر کشور نیز تأثیر گذاشتند. فراهم کردن امکان فعالیت‌های فرهنگی برای درباریان و تنظیم پاره‌ای قطعه‌های نمایشی را

از اقدامات دیگر او بر شمرده‌اند. از دیگر پیشگامان هنر نمایش در افغانستان عبدالغفور برشنا، کارگردان و نمایش‌نامه‌نویس افغانستانی (۱۲۸۲ - ۱۳۵۶ ش) بود. برشنا که نقاشی را در آلمان فرا گرفته بود، در آواز و آهنگ‌سازی دست داشت و بیشتر هنرمندان شناخته کشور از شاگردان او بودند، در تمثیل، بازیگری و نمایشنامه‌نویسی نیز شاگردان بسیاری پروراند. وی در سال‌های نخستین شکل‌گیری نمایش که بیشتر مردم با استهزاء از آن یاد می‌کردند و تآتر هنری چندان پذیرفته نبود، می‌کوشید تا با بهره‌گیری از ابتکارهای گوناگون، این هنر را به جایگاه درخورش نزدیک کند. به هر روی نخستین نمایش‌ها در دوره امانی و پس از آن با راهنمایی‌های سلجوقی و برشنا بر صحنه‌های گوناگون اجرا شدند. گویا نخستین نمایش که در ننداری (تآتر) دروازه لاهور اجرا شد، نمایش خنده‌دار برگرفته از قصه‌ها و افسانه‌های پادشاهان کهن به کارگردانی جبار رنگمال بود که بازیگران آن ساین‌ها بودند. جاوا سردار جاوا جزیره جاوا که نمایش‌نامه‌ای ترجمه شده و احتمالاً ترجمه محمود طرزی بود و در ۱۳۰۱ ش در جشن سالگرد استقلال افغانستان در سراج‌العمارت جلال‌آباد اجرا شد، از نخستین نمایش‌ها بود. در همان سال‌های نخست گروهی نمایشی به سرپرستی علی افندی ترک‌تبار گرد آمدند و نمایش‌هایی را در ولایت پغمان - در همسایگی کابل - در سینما بهار به روی صحنه بردند. علی افندی افزون بر نوشتن چند نمایش‌نامه و ایفای نقش در نمایش‌ها، به گفته‌ای نخستین کسی بود که نمایشنامه‌ای را برای اجرا کارگردانی کرد. حاکم، پاناویا و سقوط اندلس - نمایشی به ترکی و برگردانده سردار سلطان احمد شیروزی - که کارگزاران معارف و وزارت دربار در اجرای آن‌ها نقش داشتند در ۱۳۰۲ ش به نمایش درآمدند. مادر وطن، نوشته غلام حضرت کوشان از نمایش‌های تآتر پغمان بود که در ۱۳۰۳ ش اجرا شد. در این نمایش - که سیصد صفحه آن بعدها در ۱۳۵۶ ش منتشر شد - برای نخستین بار مردی جوان نقش زنی را بر صحنه تآتر افغانستان بازی کرد. این بازیگر - میر محمد کاظم هاشمی، شاعر و نویسنده اجتماعی‌نویس که اشعار پراکنده‌اش در

## بنیان‌نویس

ویژدهنامه



دز دردی، شماره نه و ده / ۹۱

داستان / ۱۲۵

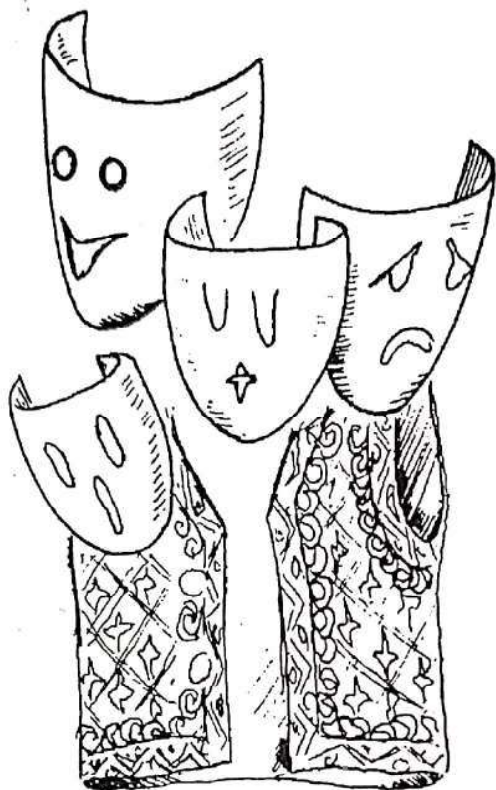


مطبوعات منتشر می شدند - را که در این نمایش در نقش «مادر وطن» ظاهر شد، پس از آن به همین نام شناختند. این سنت تا زمانی که زنان بازیگر به نمایش‌ها راه نیافتند، ادامه داشت. بازیگرانی چون عبدالغیاث و محمود فرخ افندی ترک تبار - که موسیقی و نقاشی را در فرانسه آموخته بود و چندی در سفارت افغانستان در این کشور خدمت کرد - در تن دیگر از بازیگران افغانستانی بودند که در نقش زنان بازی کردند. تریه پدر نیز از نمایش‌هایی بود که از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۷ در پغمان اجرا شد. نمایش ازدواج اجباری، اثر مولیر نمایش نامه نویس فرانسوی در ۱۳۰۶ ش در قصر ستور وزارت خارجه به روی صحنه رفت. در این سال‌ها بسیاری نمایش‌های تراژیک و کمیک دیگر هم در سینما بهار، سینما کابل و... اجرا شدند. بابای غرغشت | شاهان افغان، پسر نازدانه، پسری که به اروپا می‌رود و فتح تل از این شمار بودند. تأثر در ۱۳۰۷ ش با شورش حبیب‌الله بچه‌سقا و برکناری امان‌الله یک چند به فراموشی سپرده شد. اجرای دوباره سقوط اندلس در روزهای جشن استقلال ۱۳۰۸ ش در قصر ستور که با توستل به شیرجان، وزیر دربار وقت، امکان گرفتن موافقت و فرمان حبیب‌الله برای اجرای آن فراهم شد، آخرین نمایش دوره نخست رونق تأثر در افغانستان بود. هدف اساسی نمایش‌ها در افغانستان، به ویژه در این دوره نخست بیداری مردم، تشویق به نیکی و دوری از خرافات و ناآگاهی، پرورش روحیه میهن‌دوستی و تأمین وحدت ملی بود. اهدافی از این دست از آن رو که جنبه آموزشی تأثر را پررنگ می‌کردند، سبب‌ساز حضور بسیاری از کارگزاران وزارت معارف و وزارت دربار در نخستین نمایش‌های افغانستان بودند. علی محمد وزیر دربار، فیض محمد زکریا وزیر معارف، محمد کبیر لودین وزیر فواید عامه، سید عبدالله وزیر عدلیه، حافظ کهگدای، محمد سرور گویا، ضیا حمایون، محمد حسین ضیایی، احمد شاه، عبدالجبار رستم، محمد آصف مایل، محمد سرور صبا، عبدالاحمد، میرزا عبدالله طویل، محمد ناسم، غلام حسن، عبدالرئوف رشیدی، غلام سخی خانه‌سامان، قاری دوست محمد، لالامحمد سعید، محمد سعید بدخشی و... از این دست چهره‌های سیاسی، فرهنگی یا آموزشی کشور بودند که با ترجمه، نگارش یا بازی در نمایش‌های نخستین در شکل‌گیری تأثر این کشور سهم داشتند. افزون بر این، شرکت بازیگران غیر حرفه‌ای بسیار از میان آموزگاران و دانش‌آموزان، در نمایش‌های نخستین نمودی دیگر از غلبه جنبه آموزشی در تأثر نوپای افغانستان بود. شکوفایی دوباره تأثر را در افغانستان با سال بنیاد گرفتن پوهنی تندراری (۱۳۲۲ ش) - به همت انجمن ادبی - همزمان دانسته‌اند. اما چند سالی پیش از آن نیز دو گوشه و کنار پاره‌ای منابع از نمایش‌ها و کارنوال‌هایی که در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ش در پغمان اجرا می‌شدند، یاد کرده‌اند. غلام‌علی امید، شاعر، بازیگر، آوازخوان، نقاش پرده‌های نمایش و نمایش‌نامه‌نویس افغانستانی، از نقش آفرینان این نمایش‌ها یا میان‌برده‌های آن‌ها بود. در این سال‌ها باره‌ای نمایش‌ها نیز در برخی لیس / دبیرستان‌ها اجرا شدند. وظیفه ما اولاد وطن چیست - از نمایش‌های دانش‌آموزی - و متخصص صالون، نخستین نمایش‌نامه عبدالرشید لطیفی، از نمایش‌نامه‌هایی بودند که در دبیرستان غازی به روی صحنه رفتند. متخصص صالون نمایشنامه‌ای انتقادی درباره زندگی فلاکت‌بار کسی بود که از کودکی به ترکیه رفت و فرهنگ و زبان خود را فراموش کرد، حرفه‌ای بی‌ارتباط با نیازهای کشورهای آموخت و پس از بازگشت به کشور ناتوان از انجام کاری، زندگی را در فقر و تنگدستی به سر آورد. این نمایشنامه در

۱۳۱۸ ش به کوشش انجمن ادبی در کابل منتشر شد. در ۱۳۲۱ ش جلیلی به نام «روحی روزنه» در دبیرستان استقلال و پس از آن پوهنی تندراری برای نمایش سامان گرفتند. در همین سال‌ها بخشی کوچک از آثار مطبوعات به سرپرستی عبدالرشید لطیفی، بازیگر و نمایشنامه‌نویس افغانستانی، به تأثر اختصاص یافت. غوث‌الدین / سام، نقاش و کارگردان تأثر (۱۳۲۷ ق-) کارگردانی نمایش‌های این گروه را به عهده گرفت. این گروه که نخستین نمایش‌هایش را در دبیرستان استقلال اجرا کرد، از راهنمایی‌های عبدالغفور برشنا نیز در امر نمایش بهره می‌برد. نخستین نمایشنامه‌ای که این گروه به صحنه برد میراث اثر لطیفی بود و پس از آن به ترتیب نمایش‌نامه‌های عاطفه نوشته محمد عثمان صدیقی، فضیلت اثر لطیفی و داماد اثر غرغشت را اجرا کرد. لطیفی را که از چهره‌های برجسته این گروه بود، پدر تأثر افغانستان نامیدند. او در دوره‌ای که شمار بسیاری با افکار واپسگرا - به این بهانه که نوگرایی‌ها با طبیعت زندگی مردم همسو نیستند - با هرگونه نوگرایی، به ویژه تأثر مخالف بودند، برای پایه‌گذاری این هنر در کشور بسیار کوشید. وی افزون بر تلاش‌هایش در این گروه و نمایشنامه‌های بسیاری که نوشت، رسماً تأثر پشتو را بنیاد کرد. این تأثر با اجرای نمایشی برگردانده به پشتو، نوشته هم‌ا بر به نام قهرمانان، کار خود را آغاز کرد. لطیفی برای راه‌یابی زنان به تأثر نیز بسیار کوشید. رفته رفته گروه‌های نمایشی دیگر، مانند گروه محمدعلی رونق (از دانش‌آموختگان بنیادگذار رشته گرافیک و طراحی در افغانستان و نخستین کسی که سبب شد تا صحنه‌آرایی / دکور به شکل علمی و فنی به تأثر این کشور راه یابد) که برای اجرای نمایش‌های نو و سنتی‌گرد آمده بودند و با تشکیل دوره‌های گوناگون برای آموزش فنون مختلف تأثر، مانند چهره‌پردازی، طراحی صحنه، نورپردازی و ادبیات نمایشی در کنار فزونی گرفتن شمار کتابهای تألیف و ترجمه شده درباره تأثر، نمایش در افغانستان رونقی دوباره گرفت. بنیاد گرفتن مؤسسه هنرهای زیبا و مرکز هنرهای نمایشی کابل در آن از دیگر عوامل مؤثر در رشد تأثر بود. با فزونی گرفتن شمار اجراها، صحنه‌هایی بیشتر برای تأثر آماده شد. صحنه‌های پرورشگاه / مرستون به سرپرستی لطیفی، شهرداری به مدیریت عبدالرشید جلیلی و شرکت نساجی در پلخمیری که در ۱۳۳۰ ش کارشان را آغاز کردند، از این شمار بودند. در ۱۳۳۶ ش تأثری هم به نام «زینب تندراری» برای بانوان بنیاد شد. افزون بر این‌ها، نمایش‌های بسیاری نیز در صحنه نمایش مطبوعات و کابل تندراری یا به شکل نمایش‌های رادیویی از رادیو کابل اجرا می‌شدند. بی‌شک شمعدانهای تفره‌ای ترجمه لطیفی، پژواک، لالا ملنگ و دو صنعتگر اثر برشنا، دو تیتل، هفت رنگ اثر لطیفی که در ۱۳۲۸ ش در کابل تندراری اجرا شد، شمعدان اسقف نوشته ویکتور هوگو و ترجمه رحمت‌الله لیوال که در ۱۳۳۸ ش اجرا شد، او پدرم نیست که به کارگردانی مهربان نظروف (کارگردان تاجیکستانی و مشاور پوهنی تندراری) در ۱۳۴۳ ش بواسط نمایش‌نامه بعد از یک عمر نوشته لطیفی اجرا شد، زمستان اثر لطیفی که پخش اجرای آن در ۱۳۲۲ ش از رادیو چنان مؤثر افتاد که کمک‌های بسیاری را برای در سرماماندگان گرد آورد، امانت مادر مادران، نمایشنامه یک‌پرده‌ای محمد فاروق کوشان که به کارگردانی محمد رفیق صادق در بیست و چهارم جزوای ۱۳۵۰ ش به مناسبت روز مادر در دانشکده جنگ اجرا شد، نمایش‌های کچری قزوت نوشته نگاه و به کارگردانی جفایی، قاتل کیست؟ به کارگردانی انصاری، هر که اول بود خانه نبرد به کارگردانی حمید جلیلی، پرچره به کارگردانی بیسل، مرغ

زیوی به  
کارگردانی  
تأثر راه با  
ابن کار  
تندراری اج  
۱۳۳۰ ش  
نمایش‌نامه  
می‌شدند.  
مانند بو  
شاکر، علی  
نام، اکرم  
آغینه و  
ویژه آن‌ها  
جلیلی، مح  
محمد مو  
مقدس نگ  
نمایش‌نامه  
خلیلی، نو  
یوسف آ  
مدیریت  
نمایش‌نامه  
عشق که  
اشعار ام  
علی احمد  
غلام‌علی  
افغانستانی  
میان، نما  
جامعه هم  
نقد ریاکار  
می‌سرود  
خان و روز  
به میهنه  
شخصیت  
کلمی یا  
منظوم تو  
روشن و د  
که بر ص  
نمایش‌نامه  
رعه نمایش  
تاریخی ا  
شام گسر  
جمادی‌ال  
همین سا  
نمایش  
نمایشی  
۱۳۳۸ ش  
اصلاحه

زیر که به کارگردانی شفا، آپارتمان به کارگردانی جفایی، عزیزم... به کارگردانی جلیا، سه تابلو به کارگردانی حبیبه عسکر (نخستین زنی که به تیر راه یافت)، زرغونه آرام و رشید پایا، عاطفه به کارگردانی هدف و امین کاروانسرای به کارگردانی جفایی که همگی در ۱۳۵۲ ش در افغان ننداری اجرا شدند، دست‌های نرم و نمایش کمیک خاله قانغوزک که در ۱۳۶۰ ش اجرا شدند، نمونه‌هایی از نمایش‌های این دوره هستند. نمایش‌نامه‌های این نمایش‌ها بیشتر به دست بازیگران آن‌ها نوشته می‌شدند. جز نمایش‌نامه‌نویسانی شناخته‌تر که پیش‌تر از آن‌ها یاد شد، مانند برشنا، لطیفی و... و جز کسانی چون عبدالرحمان بینا، غلام عمر شاکر، علی محمد ذره، احمد ضیا، شاه‌محمد آهنگر، شیردل پتیالی، نادم، اکرم نقاش (نقاش پرده‌هایی برای پاره‌ای نمایش‌ها)، ابراهیم نسیم، آشفته و فایض که بیشتر به عنوان بازیگر در نخستین این نمایش‌ها، به ویژه آن‌ها که در پوهنی ننداری اجرا شدند، نقش داشتند از عبدالرشید جلیا، محمد عثمان عبدالقیوم صدقی، عبدالرئوف بینوا، اکبر پامیر، محمد موسوی نعمت، رفیق صادق، محمدعلی رونق، ضیا قاری‌زاده، نفیس نگاه، سایر هراتی، حکمت و عبدالقیوم بیسد به عنوان نمایش‌نامه‌نویسان این دوره یاد کرده‌اند. افزون بر این‌ها، خلیل‌الله خلیلی، نویسنده و شاعر افغانستانی (۱۳۲۵ ق)، (۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ ش) و یوسف آینه، شاعر و نویسنده افغانستانی (۱۲۹۹ ش) که چندی مدیریت تأثیر شهرداری و مجله برگ سبز را به عهده داشت نیز نمایش‌نامه‌هایی منظوم نوشتند. نمایش‌نامه منظوم خلیلی - کشتگان عشق که در چهارم فوس ۱۳۴۴ ش در هفت پرده نوشته شد، در گزیده اشعار استاد خلیل‌الله خلیلی (هند، سنبله ۱۳۷۷ ش) منتشر شده است. علی احمد نمیمی نمایش‌نامه و داستان‌نویس افغانستانی (۱۲۹۴ ش)، غلام‌علی امید، محمدیوسف کهزاد - برادر احمدعلی - نقاش و بازیگر افغانستانی (۱۳۱۲ ش) هم در نمایش‌نامه‌نویسی دست داشتند. از این میان، نمایش‌نامه‌های خنده‌دار امید در میان مردم و طبقه‌های پایین جامعه هواخواهانی بسیار داشت. وی گفت‌وگو‌هایی فکاهی و منظوم در نقد ریاکاری، بی‌عدالتی‌های اجتماعی و ستم اربابان بر روستاییان می‌سرود و آن‌ها را در مطبوعات از زبان دو تیپ آفریده برشنا - عجب خان و رجب خان - و بعدها، زمانی که با بسته شدن تماشاخانه‌های کابل به میمنه رفت، در نشریه ستوری میمنه از زبان جوهره و توره - دو شخصیتی که خود آفریده بود - نقل می‌کرد. امید برای متن نمایش‌های کمندی یا کمندی موزیکالی که در میمنه اجرا می‌کرد، از فکاهی‌های منظوم توره و جوهره بهره می‌برد. از میان مترجمان نیز برشنا، محمدعلی رونق و هارون یوسفی (۱۳۲۹ ش) نمایش‌نامه‌های بسیاری ترجمه کردند که بر صحنه‌ها اجرا شد. فضل‌الرحمان فاضل نیز از مترجمانی بود که در نمایش‌نامه‌های تحقیق اثر محمد توفیق برکات، نمایش‌نامه‌نویس سوری، تاریخی اثر یوسف قرضاری، نویسنده مصری را که در ترجمه دو چهره تمام گرفت، از عربی به فارسی برگرداند. تحقیق دومین بار در همین سال منتشر شد. شماری از نمایش‌نامه‌هایی که در سال‌های رونق نمایشی در افغانستان نوشته شدند، از این قرارند: مردان پارو پامیزاد (۱۳۱۸ ش)، فداییان وطن نوشته احمدالله کریمی که اداره روزنامه اصلاح آن را منتشر کرد (کابل، ۱۳۱۹ ش)، فرزندان آریانا نمایشی در



یک پرده که عبدالرحمان پژواک آن را برای پخش از رادیو نوشت. این اثر از نخستین نمایش‌نامه‌هایی بود که به شکل مستقل چاپ شد و در آن هیچ زنی بازی نداشت. پژواک خود هدف این اثر را تحکیم وحدت ملی گفته است. نسخه‌های چاپی این نمایش‌نامه، جز آن‌که به کتابخانه عامه کابل اهدا شد، نایابند. (کابل، ۱۳۲۱ ش) اسکندر در افغانستان نمایش‌نامه‌ای تاریخی به زبان فرانسه (۱۹۴۶ م / ۱۳۲۵ ش)، وفای زن نمایش‌نامه‌ای در شش پرده که کوشان آن را بر اساس داستانی واقعی نوشت. این اثر پس از نخستین اجرا در ۱۳۲۸ ش، بیش از پنجاه بار دیگر هم اجرا شد. وفای زن، از نخستین آثاری که شخصیت زن در آن راه یافت، سومین نمایش‌نامه‌ای بود که به شکل مستقل چاپ شد. نویسنده یا بهره‌گیر از گروه‌های مناسب در جریان داستان، نمایش‌نامه‌ای طولانی اما نسبتاً پرکشش در نگرش از دواج‌های اجباری و افکار و رسوم کهنه و ناپسند ارائه کرد. نسخه‌های چاپی این اثر نیز کمیاب است. نسخه‌ای تاپی از وفای زن به کتابخانه عامه کابل اهدا شد (کابل، ۱۳۲۹ ش)، مسلک | در میان دو سنگ نمایش‌نامه‌ای برگردانده از منابع ترکی که لطیفی آن را پیش از نوشته‌های خودش تدوین کرد و در نشریه صحیه به چاپ رساند؛ پرده اثر لطیفی. مجروح اثر هم او، شام زندگی نمایش‌نامه‌ای در چهار پرده اثر هم او، قهرمانان | شهدا نمایش‌نامه‌ای در سه پرده اثر هم او، او پدرم نیست نمایش‌نامه‌ای در چهار پرده اثر هم او که همراه با دو نمایش‌نامه اخیر زیر عنوان او پدرم نیست در ۱۳۶۷ ش به اهتمام اتحادیه هنرمندان جمهوری افغانستان در کابل منتشر شد؛ محکوم سرنوشت اثر هم او؛ اول و آخر اثر هم او؛ سرود مرگ اثر هم او؛ تکت بخت آزمایی اثر هم او؛ خانه عشق اثر هم او؛ گرسنه‌ها از

ویژگی‌نامه



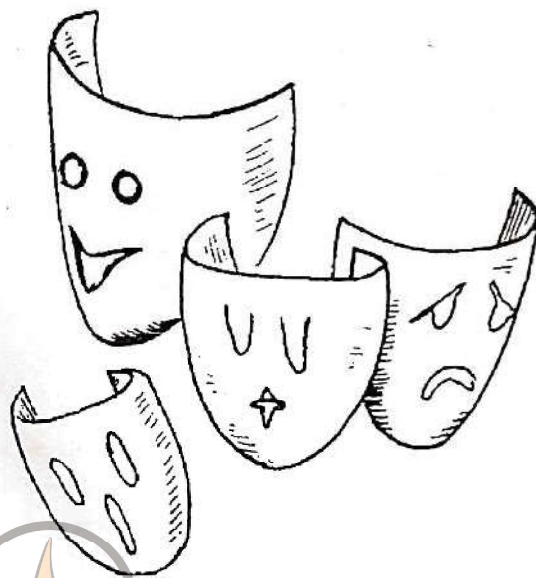
داستان

تیر دری، شماره ۱۲۵ / ده ۱۲۵

تیر دری، شماره ۹۳ / ده ۹۳



نمایش‌نامه‌های اجتماعی لطیفی که نمایانگر فاصله‌های طبقاتی و بی‌عدالتی‌ها بود؛ من بمیرم تو نمیری ترجمه لطیفی، پیراهن عروسی ترجمه هم او، زن و طلا ترجمه هم او، شوهر هفتم ترجمه هم او، شبی که آواز زنگ‌ها شنیده می‌شد ترجمه هم او، گنج فقط برای شوهران ترجمه هم او، شغل ترجمه هم او، ابوعلی سینا و مینا نوشته برشنا، اشتباه تحصیل دار اثر هم او، میمون اثر هم او، میرویس خان اثر هم او، شربت غیرت اثر هم او، اتاق مشترک نمایشنامه‌ای آلمانی زبان که برشنا آن را آدایته کرده بود؛ آناکارینا اثر تولستوی که رقیه ابوبکر آن را ترجمه و در مجله پشتون‌زخ منتشر کرد (کابل، ۱۳۳۵ ش)، توپاز اثر مارسل پانیول و ترجمه عبدالغفور روان‌فرهادی که به سبب تسلط وی بر زبان گفت‌وگو، زبانی مناسب و نمایشی یافته است. مترجم گفت‌وگوهای این نمایش‌نامه



را به زبان مردم کابل نقل کرده است (کابل، ۱۳۵۱ ش)، کلمه داره روپی نمایشنامه‌ای به زبان پشتو نوشته عبدالرحمان پژواک که پشتو تولد آن را چاپ کرد؛ مستر شورلیت متن نمایشی کم‌دی موزیکال نوشته غلام‌علی امید؛ خانم احساساتی اثر هم او، خشکه بانک که اثر هم او، مردان مسلح اثر ببرک ارغند، نمایش‌نامه نویس و داستان‌نویس افغانستانی، که پس از کودتای ثور به روی صحنه رفت. این اثر همرا با داستان‌های کوتاه نوشته فیلم‌نامه‌ای از او در مجموعه آخرین آرزو به چاپ رسیده است (کابل، ۱۳۶۴ ش)، شب و شلاق اثر هم او که نیز پس از کودتای ثور اجرا شد، ثریا و سروش زندگی اثر میراسماعیل مسرور نجیمی، شاعر، بازیگر و نمایشنامه‌نویس افغانستانی؛ ناهید و خیری اثر هم او، طلوع ساقه‌ها نوشته حبیب‌الله ساکب، شاعر، داستان‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس و نمایشنامه‌نویس افغانستانی. براساس این نمایشنامه که لحنی شعرگونه دارد، تاتری تلویزیونی ساخته‌اند. جز نمایش‌نامه‌ها کتاب‌هایی هم درباره تاتر یا در نقد نمایش‌ها نوشته شدند که تاتر کودک (۱۹۷۸ م / ۱۳۵۷ ش) و تاتر و مکتب (۱۹۸۷ م / ۱۳۶۶ ش) آثار جلال نورانی و پیشکوتان تاتر کشور نوشته عزیز آسوده طهماس، مدیر عمومی اداره هنر و ادبیات تلویزیون که برای تلویزیون و رادیو هم نقل‌های ادبی و هنری می‌نوشت، از آن شمار بودند. رفیق بخیایی افزون بر نقد‌های

نوشتاری، برنامه «ترازوی طلایی» رادیو را در شرح زندگی بزرگان هنر ادبیات به راه انداخت و با این برنامه نخستین زمینه را برای راه‌پای‌نمایی به رادیو فراهم کرد. بخیایی را که رئیس هنر وزارت اطلاعات و کشوری (فرهنگ) هم بود، بنیادگذار تاتر کودک در افغانستان می‌شناسند. نمایش در افغانستان جز رونقی که در سال‌های نخست داشت، بار دیگر پس از گذشت دو دهه از زمان پیدایی آن، در سال‌های بیست به اوج رسید. در پی استقبال تماشاگران کابل از نمایش‌های پوهنی ننداری، با آغاز سفر گروه‌های هنری به برخی ولایت‌ها برای اجرای دوباره این نمایش‌ها در ۱۳۲۳ ش، در هرات، قندهار و مزارشریف نیز پررونق شد. اما دوره رونق نمایش در افغانستان نیز چندان نپایید و پس از یکی دو دهه و به افول گذاشت. نخستین سبب این امر را آن دانسته‌اند که بیشتر نمایش‌ها در کنار موضوع‌های اخلاقی و تربیتی، موضوع‌هایی اجتماعی و لحنی انتقادی داشتند که به ویژه در میان آثار لطیفی و برشنا نمایشنامه‌های این دست را بسیار می‌توان یافت. حکومتیان که افشای حقایق جامعه و کاستی‌های آن را بر نمی‌تافتند، نمایش را زیر سانسور شدید بردند، چنان که نظارت بر نمایش‌ها و دادن اجازه اجرا به آن‌ها را یکی از وظایف ریاست مستقل مطبوعات قرار دادند. پیدایی چنین فضای گرویی از هنرمندان را از صحنه دور کرد. گمان گروهی متعصبان که نمایش را کفرآمیز یا مضحک و بی‌پوده می‌پنداشتند و نیز رقابت‌های نابه‌جای برخی گروه‌های نمایشی که گاه به رویارویی آنان می‌انجامید نیز عوامل دیگر تضعیف تاتر در افغانستان بودند. در سال‌های اخیر نیز افغانستانی‌ها در بحبوحه جهاد و جنگ خانگی کمتر مجال پرداختن به تاتر را داشتند. امروز تاتر افغانستان تنها به پاره‌ای نمایش‌های پراکنده که مهاجران افغانستانی در کشورهای گوناگون اجرا می‌کنند، محدود است. سیل جبهه نوشتن و کارگردانی اکبر روشن، مجسمه‌ساز نوشته و کارگردانی احمدشاه علم و چند نمایش‌نامه از ستار جفایی که در اروپا اجرا شدند و غروبی در پارک نوشته و کارگردانی محمد آصف سلطان‌زاده و نوزاد سرراهی که به کوشش انجمن اسلامی-فرهنگی شهید استاد مبلغ در قم به اجرا درآمدند، نمونه‌هایی از این دست نمایش‌ها هستند.

منابع: ادبیات معاصر دری افغانستان، ۲۱-۲۲، ۲۹، ۳۶؛ حاشیه‌ها، ۱۷۱؛ سیمایا و آواها، ۲، ۱۲۸، ۲۲۰، ۲۴۰، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۶۲۸-۶۲۹، ۷۰۱؛ سیمای معاصران، ۹-۲۴، ۵۰-۸۲، ۸۳، ۸۸، ۹۲، ۱۳۲، ۱۳۹؛ فهرست کتب چاپی دری افغانستان، ۱۱، ۷۳، ۸۳، ۱۳۲، ۱۹۴، ۱۹۵؛ گذرگاه آتش، ۲؛ نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان، ۷۸، ۷۹، ۸۹؛ عناصری، «صحنه تمثیل و ننداری»، چیستا، سال ششم، شماره ۲ و ۴، آذر و دی ۱۳۶۷ ش، صص ۲۲۸-۲۳۵؛ د افغانستان کالنی، سال ۱۳۳۷ ش، صص ۲۱۸، همان‌جا، سال ۱۳۳۰ ش، ۴۸۲، همان‌جا، سال ۱۳۳۶-۱۳۳۷ ش، صص ۳۹۹، همان‌جا، سال ۱۳۵۲ ش، صص ۴۶۲-۴۶۳؛ غلام حضرت کوشان، «تاریخ تاتر در افغانستان»، عرفان، سال چهل‌وهشتم، شماره ۱، حمل ۱۳۴۹ ش، صص ۶۸-۶۹، شماره ۳ و ۴، جزوا و سرطان ۱۳۴۹ ش، صص ۸۵-۸۷، همان‌جا، شماره ۱۰، جدی ۱۳۴۹ ش، صص ۱۱۳، همان‌جا، سال چهل‌ونهم، شماره ۱، حمل ۱۳۵۰ ش، صص ۷۹-۹۲، شماره ۲ و ۳، نور و جزوی ۱۳۵۰ ش، صص ۸۸-۹۳، همان‌جا، شماره ۴، سرطان ۱۳۵۰ ش، صص ۸۸-۹۶، شماره ۷، میزان ۱۳۵۰ ش، صص ۷۴-۷۱، همان‌جا، شماره ۳ و ۴، جزوا و سرطان ۱۳۵۱ ش، صص ۱۵۲-۱۵۴، همان‌جا، شماره ۶، صص ۵۷-۶۰، شماره ۹، قوس-حوت ۱۳۵۱ ش، صص ۱۲۶-۱۲۸، سال پنجاه‌ویکم، همان‌جا، شماره ۱ و ۲، حمل و ثور ۱۳۵۲ ش، صص ۱۴۲-۱۴۵؛ «استاد اکبر روشن»، کاروان، دور دوم، سال چهارم، شماره ۴۹، صص ۱۴، ۹